

بروزن بدست یعنی اووس است که وجب و بدست و شبر باشد اووه بروزن روضه نام شهری و مدینه است  
 اوور بضم اول و سکون ثانی و فتح ذال نقطه دار و سکون رای بی نقطه بطنست یونانی آب را گویند و بعرنی ما خوانند اور  
 بضم اول بروزن مور یعنی مشت باشد عموماً مشت را گویند که بردهاں شخصی بتند خصوصاً با دوام بسته و گردگان و امثال اینها  
 نیز گویند که منزه نشان ضلیع و تیز شده باشد اورا بفتح اول و سکون ثانی و ثالث بالف کشیده حصار و قله را گویند  
 اوراز بروزن و معنی افزا است که فرزند بالا و بلند می باشد اورا شستن بروزن و معنی برداشتن و بلند ساختن  
 و افراختن باشد اورا من بضم اول و فتح میم و سکون نون نوعی از خوانندگی و گویندگی باشد که آن خاصه فارسیان  
 است و شعر آن بزبان پہلوی باشد و نام دہی است از مضافات و توابع جوشقان مشہور باورامہ چون رسم  
 گویندگی را شخصی از خنسیا کران آن دہ وضع کرده بود بنابراین باورامن شهرت یافت اورامہ باصم بروزن رود  
 یعنی اورامن است که نوعی از گویندگی فارسیان باشد و نام دہی است از توابع جوشقان اورویدین بفتح اول و ثانی  
 بروزن نور دیدن حرکت کردن و حمل نمودن را گویند اورس بفتح اول و کسر ثانی و سکون راد سین بی نقطه  
 درخت سر و کوبی را گویند و بعرنی عور خوانند اورشلم بضم اول و کسر ثانی و شین قریش و لام  
 و سکون ثالث و تحاتی و میم نام شهرست که بیت المقدس در آن شهر واقع است و اورا اورس سلم با سین بی نقطه و حذف  
 تحاتی ہم می گویند و بعضی گویند این لفظ فرنگی است اورک بفتح اول و ثالث و سکون ثانی و کاف رباعی  
 باشد که اطفال در ایام عید و نوروز در شاخ درخت و مانند آن آویزند و بر آن نشسته در هوا آیند و روند اورکوه بفتح اول  
 و ثانی و سکون ثالث و کاف بو اور سیدہ و ہماز دہ شہرست از عراق عجم کہ بابر قوس شہرست و الد و ایر قوہ مغرب است  
 و چون این شہر بر کوبی واقع است بنابراین بدین نام خوانندہ اند اور مالی باصم بروزن کو توالی لغتی است یونانی  
 و معنی آن بعرنی دہن آغسل باشد و آن روحنی است کہ از ساق درختی حاصل میشود و طعم آن شیرین است و آنرا غسل و اوود نیز  
 خوانند گرم و تر بہت در چارم ف اور مر بضم اول و میم و سکون ثانی مجهول و ثالث ذالی نقطه دار نام ستارہ  
 مشتری باشد و نام روز اول است از ہر ماہ شمسی نیک است درین روز نوبہ شیدن و سفر کردن و مہر بر کاغذ نهادن و  
 بد است قرض دوام داون و نام فرشتہ است کہ تدبیر امور و مصالح روز اور مر تعلق با و دارد و نام پسر زاوہ اسفند یازم  
 کہ پسر ہمن باشد ف اور مرو بروزن روز و زو بمعنی اور مر است کہ نام روز اول از ہر ماہ شمسی و نام ستارہ سر

و نام فرشته که موکل است بر روز اول هر ماه و نام سپرزاده استغنیار باشد اورنگت بر وزن اوزبکت کلاه  
 طاقی پشین را گویند یعنی این لغت را ترکی میدانند اورنج بفتح اول و ثالث و سکون ثانی و نون و جیم سکت انگور را گویند  
 و آنرا بهر پی عنب اقلب خوانند و در و اما بکار برند و بضم اول و سکون ثانی مجهول خوب خوشه انگور باشد که انگور آن را خورد و با  
 و باین معانی بجای حرف ثالث لام بهم آمده است اورنج بفتح اول بر وزن نوبت زن میسلی باشد از طلا  
 و نقره و امثال آن که زبان در دست و پای کنند آنچه در دست کنند دست اورنج و آنچه در پای کنند پای اورنج خوانند  
 اورنجین بر وزن فرودین بمعنی اورنجین است و آن میسلی باشد از طلا و نقره که زبان در دست و پای کنند اورنگ  
 بر وزن سوکند مکر و فریب و دغا و مخدعه باشد و بمعنی اورنگت بهم است که تخت پادشاهان است و بمعنی شان و شوکت  
 و فر و شکوه و عظمت و زیبایی و بهمانیز آمده است و نام یکی از پسران کی پشین بن کیتباوست و او پدر لهر اسپ بوده و بخت  
 طالع و زندگانی را بهم گفته اند و در و غانه عظیم و بزرگت را نیز گویند مطلقا همسر رود نیل و در جز بغداد و امثال آنها و بمعنی دریا هم  
 بنظر آمده است که بهر پی بجز خوانند و سیاهی را نیز گفته اند که در مقابل سفید است اورنگیدان بر وزن برهم چیدان  
 مصدر اورنگ است بمعنی فریب دادن و مکر و حیل نمودن اورنگت بر وزن فرهنکت تخت پادشاهان باشد  
 و بمعنی عقل و دانش و فرزندی و شادی و خوشحالی و زندگانی بهم است و مکر و فریب و حیل را نیز گویند و نام شخصی است  
 که او عاشق کچهر و نامی بوده و نام جانور کی بهم است که عربان ارضه خوانند اورنگی بر وزن فرزند می نامیده است  
 و نام لحن سی ام است از سی لحن باربد اور و ختن بر وزن و معنی افروختن است که روشن کردن آتش و چراغ باشد  
 آورده بفتح اول و ثالث و سکون ثانی بمعنی ابره است که روی قها و کلاه و امثال آن باشد چه در فارسی با و او بهم  
 تبدیل می یابند اوریا بر وزن بوریان نام شخصی است که داود علیه السلام او را بچنگت فرستاد و او در جنگت کشته شد  
 و او و وزن او را خواست و سلیمان علیه السلام از آن زن بهم رسید و بعضی گویند جداوری سلیمان است و جمعی گویند باده و او  
 علیه السلام بود اوریب بضم اول و مخفی ثانی و کسر ثالث و سکون سقانی و بای ایجه است که در عربی مخر  
 و تبرکی قیفاج گویند اور یو بکسر ثالث و سکون و او بر وزن و معنی اوریب است که تبرکی قیفاج و بهر پی مخر  
 اوز باشد ثانی بر وزن هوز نوعی از مرغانی بزرگت باشد و بفتح اول و کسر ثانی و بکسر اول و ثانی بهم آمده است  
 گویند عربی است اوزار بر وزن و معنی اقرار است که با و بان کشتی و دست اقرار همیشه و بان و کفش و پا اقرار

داروی کرم باشد مثل فلفل و دارچینی و زیره و غیره که در ویکت طعام ریزند او را ایش بروزن و معنی افزایش است یعنی  
 زیاده شدن اوژن. بازاری فارسی بروزن روزن یعنی انداز باشد که از انداختن و افکندن است و معنی فاعل هم است  
 که اندازد و افکند باشد و امر باین معنی هم آمده است یعنی بپنداز و بیفکن و قتل و کشتن را نیز گویند که از کشتن باشد اوژند  
 بروزن و معنی افکند است که ماضی افکندن و انداختن باشد اوژندیدن بروزن بر هم چیدن یعنی افکندن و انداختن است  
 اوژندیدن بروزن بر مزید معنی افکند و انداختن باشد که ماضی افکندن و انداختن است اوژول بروزن مقبول معنی  
 اکتیر و تقا باشد و تعجیل و شتاب را نیز گویند اوژولنده بروزن افزوننده یعنی اکتیراننده و تقاضا کننده باشد اوژو  
 لیدن بروزن افزونیدن معنی بر اکتیرانیدن بچگت و غیره باشد و تقاضا نمودن و تعجیل کردن را نیز گویند و معنی پریشان کردن هم بنظر  
 آمده است اوژون بازاری یوز بروزن سوزون معنی افزون و افزایش و زیادتی باشد اوس بفتح اول  
 و سکون ثانی و سین بی نقطه معنی امید و امیدواری و در جا باشد و بضم اول بزبان رومی معنی امیر و بزرگت و خرامیدن و گذشتن و  
 گرفتن بود و در جای دیگر بجای امیر امیر نوشته بودند که بجای سیمین بی نقطه باشد و الله اعلم اوسان بروزن چوکان  
 معنی فسان باشد و آن سنکی است که شمشیر و خنجر و کار و بدان تیسر کنند اوسپید بابای اچید بروزن بوسید و اوست  
 که از اینلو فرسندی گویند کرم و خشک است و محل بادها و نفها و بفتح اول و کسر ثالث هم بنظر آمده است اوستخ  
 بضم اول و سکون ثانی و ثالث و فوقانی بالف کشیده و بجای نقطه دارد معنی دلیر شدن و دلیری نمودن و بی اولی کردن  
 باشد و آنرا بر بی جبارت خوانند که گستاخی باشد اوستاد بروزن نوش با و داننده و آموخته علمی و عملی بود و آنرا  
 و جزبی اوستام بتانی بچول و سکون سیم بران زین و لجام اسپ را گویند و مردم متحد و اعتمادی را نیز گفته اند  
 و معنی آستانه در خانه هم آمده است اوستان بروزن دوستان مردم این و معتمد باشد و معنی ساختن بران  
 زین و لجام اسپ و آستانه خانه هم است اوستیم با فوقانی بتجانی کشیده و بضم زده آستین جامه را گویند و معنی  
 خون در پی باشد که از جراحت رود اوسو بضم اول بروزن گو گو معنی ربودن و ربانیدگی بود و بفتح اول هم با معنی  
 ماتم دعا باشد اوسون بروزن و معنی افسون است و آن خواندن کلماتی باشد مرعایم خوانان و ساحران را بچگت  
 حصول مقاصد خود و رام کردن جانوران و حیل و تزویر را نیز گفته اند اوسه بضم اول بروزن بوسه یعنی ربودن و ربایش  
 ربانیدگی باشد و با معنی بفتح اول هم گفته اند اوسیمون بفتح اول و سکون ثانی و ثالث بتجانی رسیده و بضم

بود و وزن زود بلغت یونانی دروایی است که آنرا لوری گویند اگر با آب سیاه میزند و بر روی بن کوش و بر روی صلبیت <sup>کنند</sup>  
 نافع باشد **اوشس** بر وزن موش نام قصبه است از دلایت فرغانه مابین سمرقند و چین اوشال بیخ اول  
 بر وزن کودل تالاب و برکه و آب انبار و خزانهای آب را گویند که در کوچهها میشود اوشان بیخ اول بر وزن <sup>چکان</sup>  
 یعنی افشان باشد که از پاشیدن و افشاندن است و بضم اول یعنی آنهاست که جمع غایب باشد **اوشنگ**  
 بر وزن اورنگ ریسائی باشد که در خانهها بنزند و جامه و ازار در پاک و لنگی و قطیفه و امثال آن بر آن اندازند و گاهی خوشهها  
 انکور نیز از آن آویزند و آنرا ببری معلق خوانند **اوشس و پوش** بیخ اول و بای انجده این لغت از اتباع است  
 و بوی بخور و خوشبوی دگر و فرود آوری باشد **اوشه** بضم اول بر وزن نوشته نام رستنی است و درای و آن باغی و صحراست  
 بر روی سبزه باغی نامیده گویند و آن سبزی است که با طعام خورند و صحرائی را ببری ستر خوانند و بفتح اول به معنی سفیم بود  
 و آن رطوبتی است که شبها بر سبزه نشیند **اوشنگ** باثانی مجهول و کاف فارسی بر وزن جوشند نام اصلی بروشنگ  
**اوغا** بیخ اول بر وزن غوغا یعنی باد باشد و ببری ری گویند او غر بر وزن کو بر جمع سلاطین و اشرف و حکام  
 و اکابر باشد و جایی را نیز گویند که باد بسیار وزد او **قداون** یعنی اقمادون است که از بای درآمدن و دور شدن باشد  
 او **فسانه** باثانی مجهول با سین بی نقطه بر وزن نوشخانه افسانه و سرگذشت را گویند او **قطار یون** بیخ اول و <sup>کاف</sup>  
 ثانی و فتنه کاف و طای حقی بافت کشید و کسر رای قرشت و سخانی مضموم بود و وزن زود بلغت یونانی غافت را  
 گویند و آن کلی است که دراز و کبود و لاجوردی باشد و شاخ و برگ و کل آن تمام تخ است و از الثعلب را نافع بود  
 او **قیمن** بیخ اول و کاف و مهم و سکون ثانی و سخانی و وزن یونانی نوعی از ریجان کوهی است که آنرا با دروغ خوانند  
 گویند اگر آنرا بکشند و در آفتاب نهند گرم بسیاری از آن تولد کند و بکسر کاف هم خط آمده است که بر وزن لرزیدن باشد  
**ارگش** بضم اول و سکون ثانی مجهول و کاف نام قصبه است مابین فراده و سیستان و بیخ اول و سکون ثانی و کاف  
 درای آنست که در شمال حقیق است و در کار بر وزن و معنی آنرا راست است که بر  
 بنشیند یا در آن کوه بجا باشد و آنرا در ریشتر گویند و باید دانست که در لغت فارسی چنانکه بای اسجد بود است  
 می زود و ای سحر نیز بریل می زود چنانچه در تواید گذشت او **کج** بر وزن شترنج نبات و پشایی را گویند  
 او **کنند** بر وزن و معنی آنکه باشد که نامی آنکند و از آن جنس است او **کنند** بر وزن و معنی آنکند و از آن جنس

از کینید با کاتب فارسی بروزن و معنی افکینید است که از افکندن و انداختن باشد او کو بعضی اول بروزن کو کو بوم  
 گویند و آن پرند است که بخواست اشهار و او اول بروزن فولاد نام ویومی بوده است از زمانند از  
 اول فروردگان روزی باشد که ده روز با اول فروردین ماه مانده باشد و بیچنانکه باعث دایم اسلام روز جمعه زیارت  
 قبور اموات نمودن افضل است بزعم فارسیان درین روز زیارت و خمرها کردن بهتر است و در این ایام سویدان بجهت  
 ارواح مردگان زند خوانند او قنوت کنایه از صبح اول است که صبح کاتب باشد اول پنج بفتح اول  
 و ثالث و سکون ثانی و نون و جیم معنی اورنگ است که تحت پادشاهان باشد و عقل و دانش و قریبایی و شادمانی  
 و خوشحالی و زندگانی را نیز گویند و معنی مکر و فریب و حید هم آمده است و سکت انکور را نیز گفته اند که بازی عنیب الشب  
 خوانند و بعضی اول چوب خوشه انکور باشد که در نهانی آنرا چیده باشند و بجز آنرا عشوش خوانند او حاج با ثانی مجهول  
 بروزن محتاج نوعی از اشش آرد باشد و با سقاط ثانی هم آمده است او ما و بفتح اول و سکون ثانی و سیم و اول بی  
 بالف کشیده بفت یونانی عصاره قشع الحار است که چهارده سپند باشد و آن رستنی است مانند کبر لکن خار ندارد و آنرا میکیند  
 و میخارند و در طرفی کرده خشک میکنند و بعد از آن قرصها بسازند که در خشک است و سیم او مالی بعضی اول سکون  
 ثانی و ثالث بالف کشیده و لام تجانی رسیده چون اور مالی است که درین السب باشد و آنرا غسل داده و سیم گویند که در  
 در چهارم او مان بروزن چوکان قریه است از قرای تهران و مولد شیراز است او پنج بفتح اول و سکون  
 ثانی و سکون نون و جیم الف و مو است را گویند او نه بفتح اول و ثانی بروزن سمند غرمت و نار را گویند و کسرت  
 بعضی فریب و ضد باشد او ثنکست بروزن اورنگست معنی او ثنکست است و آن رسوایی باشد که قبا و ثانی  
 و قطیفه و امثال آن بر آن اندازند و کاهی خشمهای انکور نیز از آن بیایند او نو بفتح اول و سکون ثانی و ثالث  
 بود و رسیده بفت یونانی شراب را گویند که خمر باشد و این معنی بعضی اول هم آمده است و او ثانی بفتی است و ثانی  
 مرکب از شراب و عسل و مالی عسل را میگویند او نیا با اول ثانی زده و کسرت ثالث و ثانی بالف کشیده بفت  
 سر یانی زخور باشد و آنرا در خربسان علف شیران و بجزی قنق البری خوانند او و و کسرت بعضی اول و سیم و  
 و او بود و دیگر رسیده و بکاف زده صمغی است که آنرا بجزی صمغ الدامینا گویند و آنرا در عسل با شیر از آن درند  
 او می بعضی اول و سکون ثانی و ثانی معنی او باشد که ضمیر کاتب است از پیشش بارای قرشت بروزن

پرویش ملت زنده و استقامت دارد باشد از کائنات او پیره بازی فارسی بر وزن همیشه خالص و خاصه و پاکت و پاکیزه  
 گویند و شراب انکور بر این گفته اند و باین معنی بازی بوز هم آمده است او ایس بضم اول و فتح ثانی و سکون  
 سخانی و سین بی نقطه یکی از نامهای کرک است که عبرتی زیب گویند و نام یکی از اولیای تابعین همست و در جنگ صفین شهید

### رحمته علیه بیان بیت و ششم در بهره با نام ششم بر بیت و بیفت لغت و کلمات

اه بفتح اول و سکون ثانی بمعنی آه باشد و آن کلمه است که در وقت افسوس و حسرت گویند اثار بر وزن بهار پالود  
 که بر کاغذ و شور بای که بر جامه مالند اهر بر وزن بهر نام موضعی است از آذر با سجان که رودخانه عظیمی دارد و نام درختی هم  
 که ثمر آن زبان کجشکاف و عبرتی لسان العصافیر خوانند و شکوفه در بهار آنرا سفیل الکلب خوانند اهر امن بر وزن  
 ترو امن را بهنمای بدیها را گویند و شیطان و دیوانه را نیز گفته اند اهران بفتح اول و سکون ثانی و ثالث بافت  
 و بزوز زده تیشه در و کرمی را گویند اهرم بر وزن بهرم چو پی باشد که بر سینه را بجا گویند اهرمن بفتح  
 ثالث بر وزن کرکدن را بهنمای بدیها باشد چنانکه بزوان رسنمای نیکبهاست و شیطان و دیورا نیز گویند و بجزر  
 هم آمده است اهرن بر وزن بهمن بمعنی اهرمن باشد که رسنمای بدیها و شیطان است و جن را نیز گویند و نام  
 قیصر روم است و او با کتاسپ هم سلف بوده یعنی هر کدام یکت دختر قیصر را داشته اند و بزبان بنندی سندان  
 زرگری و استسکر را گویند اهرون بر وزن مجنون نام حکیمی بوده است یهودی که در جمیع علوم خصوصاً در علم  
 طب مهارتی تمام داشته اهرمین بر وزن لغزیدن بمعنی اهرمن است که رسنمای بدیها باشد چنانکه بزوان رسنمای  
 نیکبهاست و شیطان و دیورا و جن را هم گفته اند اهرمیه بر وزن پشینه رسنمای بدیها باشد و شیطان را نیز گویند  
 اهرون بفتح اول بر وزن مخزون بمعنی این زمان و این ساعت باشد و بضم اول تا زانیده دسترو را گویند و در  
 عقیده خوانند اجات بر وزن کات آجات را گویند و عبرتی کلس و نوره خوانند االجبوب بفتح اول  
 و سکون ثانی و فتح لام و بای ایچر مضموم بود و بای دیگر زده بلفظ زنده و پازند بهشتی را گویند که در مقابل و در مخی است  
 اهل نشست کنایه از گوشه نشینان در ویشان تارک دنیا باشد اهرم بر وزن اهر شغال را گویند  
 و آن جانور است مانند سگ لیکن از سگ کوچکتر است گویند در عهد کسری بهم رسیده و پیش از آن نبوده اهرمه

بفتح اول و ثانی و ثالث بمن پاره شده و ناقص باشد این نامه بر وزن شهنامه یعنی کبر و فر و خود آزادی و خود نمایی و دوست  
و عشق در سواسی باشد و چیزی را نیز گویند که زود از دست برود و از استعاج بازماند و شکسته شود این خوشی بفتح اول و سکون  
ثانی و ضم فون و او ساکن و خای نقطه دار مفتوح و او معدوله و شین قرشت تجانی رسیده اهل حضرت را گویند و این چهارم قسم  
است از اقسام مردم که جمشید قرار داده بود و آن چنانست که جمشید طوایف نام را بر چهار قسم کرده اول را کالوزی نامید  
و فرمود که در کوهها و غارها مکان کنند و بعبادت خدا و کعب علوم مشغول باشند و دوم را ایساری خواند و گفت سپاه گران  
بیاوزند و سیم را نودی نام کرد و حکم فرمود که گشت و زراعت کنند و چهارم را این خوشی لقب داد و گفت با نواع خرمها  
بپروازند این و بفتح اول و ثالث و رابع و سکون ثانی و اول ایجد نام روز اول خشمه مسترقه قدیم است این و  
بر وزن دیوار حیران و واده و شیفته را گویند این و بر وزن شهنامه نام شهر است از ولایت خورستان گویند و  
بسیار بدی دارد و هر که یکسال در اینجا مقام کند البته در عقل او نقصان بهم رسد و عقرب اینجا هرگز نماند جان سلامت نبرد  
و اکنون خرابست و نام ولایتی هم است این و بر وزن ربه مشوق و مطلوب را گویند این و بفتح اول  
و ثالث و سکون ثانی و زای نقطه دار نام شیر اندازی بوده بناست قادر اندازد در زمان انوشیروان گویند با سیف ذوالسپهر  
همراه شده بود و پادشاه حبشه را بیک تیر بر روی تخت گشت و عکس را گرفت این و بفتح اول و ثانی بواو  
و بیون زده مخفف این است که رخنه کوه و غار و امثال آن باشد این و بفتح بای ایجد و سکون رای قرشت  
لقب زنده و چاه جوی را گویند و عبرتی نقاب خوانند و بضم بای ایجد هم آمده است این و بیا بای حل بر وزن  
شده مخفف این است که شقیقه و کاسه سر و دماغ و حلقوم باشد

### بیان بیت و مضمون سنه بایامی حلی مشتمل بر شتا و دو لغت و کنایت

ایا بفتح اول و ثانی بالفت کشیده یعنی ای است و عبرتی یا گویند که حرف نذ باشد و کاهی در مقام حسرت و افسوس هم  
میشود ایار بر وزن بهار نام ماه سیم بهار است از ماه رومیان و بدون آفتاب در برج جوزا و ترجمه حساب هم است  
چه ایار گیر محاسب و حساب گیرنده را گویند ایار و بکسر اول و رابع و منج دال ایجد تفسیر و حکمی کتاب زنده است  
و آنرا پازند خوانند و زنده کنای است ببلت مکان یعنی آتش پرستان و بعضی آنرا کتاب آسمانی میدانند و بفتح اول و سکون



رابع هم آمده است ایاره - بروزن شماره یعنی یاره باشد که دست بر بجن است و آن حلقه بود از طلا و نقره و غیر آن  
 که زمان در دست و پای کنند و در قمر حسابی را نیز گویند که زرمای پراکنده و یوانی را در آن نویسند و معرب آن اوارج است  
 و مرکبی باشد از او و تپه طینه که اظها بجهت مسوئل سازند و آن سالم تر از خوب و مطبوخ است و معرب آن ایارج باشد و بجهت  
 قدر و اندازه و مقدار هم آمده است ایاره کیر بروزن کتاره کیر محاسب و نویسند و را گویند ایاز بروزن نماز  
 نام غلام ترک سلطان محمود غزنوی بوده ایازی بروزن نمازی برقع سپاهی است که زمان بر پشت چشم بنده  
 ایاس بروزن حماس یعنی ایاز است که نام غلام سلطان محمود باشد ایاسه بفتح اول و رابع یعنی آرزو و اشتیاق  
 باشد و حلقه و قلای را نیز گویند که حلقه را بر نور پس نصب کرده باشند و بعد از بار کردن آن نوار را بر بالای باراندند و غلاب را بر  
 حلقه انداخته محکم کنند ایاسی بروزن خلاصی یعنی ایازی باشد که نوعی از برقع سیاه است که زنان بر روی کشتند  
 ایایخ بروزن و ماغ کاسه و پیاله شراب خوری را گویند ایید بابای اسجد بروزن سرمد شماره و سرشکتش را گویند  
 اییک باثانی مجهول بروزن زیرکت بت را گویند و بعرنی صمغ خوانند اییکین باثانی قرشت برور  
 پیش بین خانه دار و صاحب و خدایند خانه را گویند و ایستگینی خانه داری و صاحبی و خدایند خانه باشد اییک  
 بکسر اول و ضم ثانی قرشت و سکون او و کاف نوید و مروه را گویند اییار بخش باثانی مثله و خای نقطه دار برور  
 پچار نقش هوشکنت سپریامک را گویند ایچ باثانی مجهول بروزن و معنی بیج است ایخت  
 بفتح اول و ضم ثانی و سکون خای نقطه دار و ضم شین قرشت و فوقانی ساکن فلزات را گویند که طلا و نقره و مس و آهن  
 و سرب و قلعی در روی و امثال آن باشد ایدر بکسر اول و فتح و ال بروزن دیگر معنی اینجا و اکنون و اینک باشد  
 و ایدری اینجا می را گویند ایدرع بفتح اول و ثالث و سکون ثانی و عین بی نقطه ملت رومی و وایمی است که آنرا  
 خون سیاوشان گویند و بعرنی دم الاغین خوانند ایدمامید باسیم بالف کشیده بروزن میخرا میبد ملت سرپا  
 درختی است که بدن آن مانند پشم است و خاصیت وی است که شکم بپندد اییدند بکسر اول بروزن بی بند یعنی  
 اند است و آن عددی باشد مجهول که بدنه نرسد و آن را بعرنی بضع خوانند اییدون بفتح اول بروزن و معنی اکنون است  
 که این زمان و الحال باشد و بکسر اول یعنی اینجا و این زمان و این دم و این ساعت بود اییدی بفتح اول  
 و سکون ثانی و کسر ثالث و سکون ستمانی معنی نیز باشد که بعرنی ایضا خوانند و ظاهراً درین معنی بالخت اندی تصحیف



خوانی شده باشد و الله اعلم ایمر بکسر اول و سکون ثانی و رانی قرشت جوشی باشد بریزه و با خارشش و سوزش بسیار  
 و آنرا بعرپی شری گویند و بعضی و حل هم آمده است و بفتح اول آنه تناسل باشد ایمر بر وزن و معنی نیرا و از بر  
 آن و از خجبت باشد و ایروف بکسر اول و سکون ثانی و ثالث بالف کشیده و لغای زده نام پدر او است که پارسیان  
 او را پیغمبر میدانستند ایران بر وزن پیران نام پوشتک بن سیامک باشد و ولایت عراق و فارس و خراسان  
 و آذربایجان و ابواز و طبرستان و بیشتر از حد و دوشام را نیز گویند ایران شصت بر وزن دیران شصت نام اول پیشاپو  
 است اینج بکسر اول و سکون ثانی مجهول و ثالث مفتوح بحی زده نام پسر فریدون است و نفس فلک آفتاب را  
 نیز گویند و نام یکی از پادشاهان بابل هم بوده است ایرسا بکسر اول و سکون ثانی و ثالث وسین بی نقطه بالف کشیده  
 یونانی قوس قزح را گویند و نام رخ سوسن آسمان کون هم است و چون کل آن زده و سفید و کبود میسازد بنا بر آن ایرسا  
 نامیده اند چه شبیه قوس قزح است ایرسون با سین بی نقطه بر وزن سیکون یونانی طلوع و زورون را گویند  
 و شیرازی بر قات خوانند ایرقان با قاف بر وزن میهمان بخت رومی خانا را گویند و آن برکت و ختی باشد که بگویند  
 و خمیر کنند و بر دست و پای بندند ایرک بکسر اول و سکون ثانی و ثالث و کاف فارسی بخت زنده و پازند یعنی مردم  
 باشد چه ایرکان مردم را گویند ایرکان با کاف فارسی بر وزن میهمان بخت زنده و پازند یعنی مردمان باشد که جمع  
 مردم است ایرمان بر وزن و معنی میهمان است اما میهمان طفیلی که بر فاقست یاران و دوستان بجای برود  
 یا خود بی انگاور اطلبیده باشند برود و شخصی را نیز گویند که بی رضا در خانه یا ملک کسی فرود آید و معنی عاریت و حسرت و از  
 و ارمان هم گفته اند چه ایرمان خور حسرت خوردند را گویند و معنی ندامت و پشیمانی هم آمده است و نام شهری و مدینه هم  
 است ایرمان سرا بر وزن میهمان سراخانه و سرای عاریتی را گویند و سرگویی مطلوب و حسرت خانه را  
 نیز گویند و دنیا را بطریق مجاز ایرمان سرا میگویند ایرون با و و وزن و حرکت مجهول که در گویند که خرد  
 اعظم با روت است و آن از کوه مانند نار و انه بر می آید ایری بر وزن میری بخت زنده و پازند مردم و مردم  
 گویند ایراره با زای نقطه دار بر وزن بچازه از راه خانه را گویند و آن از دیور مقداری باشد از زردی شاه تا بکنه چاق  
 مرتبه پایین که در هنگام نشستن پشت بر آن گذارند ایرو بکسر اول و ثالث و سکون ثانی و و الی سجد نامیست که  
 نامهای بار خدای جل جلاله ایردکشب ایر و معلوم و کاف فارسی و شبین نقطه دار مفتوح بیین بی نقطه و

بجز زود یعنی خدا پرست باشد و نام کی از امرای هسرام چنین هم هست ایزد خج بجز اول و سکون ثانی مجهول و ذکا  
 بوز و عین نقطه دار مضموم بنون در جم زده جوال را گویند و بضم نامی فارسی هم بنظر آمده است ایشک باثانی  
 مجهول و نامی فارسی بر وزن میخک شتره آتش را گویند **ایا** بجز اول و سکون ثانی و سین بی نقطه با  
 کشیده نام پیغمبر است از پیغمبران بنی اسرائیل و نام صحف ابراهیم علیه السلام هم هست و بعضی این زمان و این دم و الحیل  
 هم باشد ایشان بر وزن خویشان ضمیر است نسبت بذوی العقول حاضر بطریق تعظیم و جمع نیز استعمال کنند  
 ایشد بر وزن و معنی پیشه و جنگل باشد و جاسوس و چاپلوس را نیز گفته اند امی شهریار نام روزی ام است از  
 ماههای مکی و خطاب بکلاتر و شهریار هم است ایشی باثانی مجهول بوزن خویشی و صفت زمان است همچو  
 پی پی و بیکه و بیکم ایغده بجز اول و ضم عین نقطه دار بر وزن بیده یعنی سبکساز و پیروده کوی باشد و باطنی  
 یعنی اول هم آمده است ایغده با غا بر وزن و معنی ایغده است که پیروده کوی و سبکساز باشد که هرزه چانه گویند  
**ایقون** بجز اول و سکون ثانی و قاف بواو رسیده و بنون زده بلفظ رومی کلی است ببنایت بدبوی و کنده و بجز  
 در و المثنی خوانند رنگت آن برکت کل سرخ ماند **ایک** بجز اول و سکون ثانی و کاف فارسی مؤنث است از  
 ولایات فارس و **ایک باون** ایک معلوم و بای ایچد بلفظ کشیده و واو مفتوح بنون زده نام کتابی است  
 در مذبح منان و کیش آتش پرستان و باطنی بجای بای ایچد میم و بجای واو اول هم بنظر آمده است و الله اعلم **ایکر**  
 یعنی اول و سکون ثانی و کاف فارسی مفتوح برای قرشت زده و وای است که باکر شهرت دارد و عبرتی وح و بیونانی  
**اتارون** خوانند سفید و سطر و کوه دار می باشد **ایل** بجز اول و سکون ثانی مجهول و لام بلفظ سر بانی یکی از نامها  
 خداست عالی است جل جلاله و بزبان ترکی بعضی دوست و موافق درام باشد که تعیض و حشی است و مردمان و جماعت را نیز  
 گویند و پیل را هم مستیکویند که قافله صغار باشد و بجز اول و فتح ثانی مشدد کوا و کوی باشد گویند چون بیمار شود یعنی خود ابرو را  
 مارند و بنفس مار را بجانب خود کشند چنانکه معناطیس آهن را چون مار را بخورد شفا یابد و عبرتی بقرآوش خوانند و بعضی گویند  
**ایل** کوفته کوی است و خون او علاج کسی است که زهر بوی داده باشند و بضم اول هم گفته اند **ایلا** بر وزن زیبا نام سبزه  
 بوده ترکستان **ایلاق** بر وزن قیام نام شهر است از خطا و قلاق و نام درختی هم هست **ایلاوس** بجز اول  
 و ضم واو و سکون سین بی نقطه بلفظ یونانی نفسی از قولنج است و آن مملکت می باشد **ایلاول** یعنی اول و کسر

بروزن در یاد دل نام کوبی است و کوه راعوب جبل سیکونید ایلخان باخامی نقطه دار بر وزن غلبان لقب سلاطین معقول  
 است همچنانکه قبصر از سلاطین روم و خاقان از چین ایلدگز بجز اول بودال بی نقطه و کاف فارسی و سکون ثانی و <sup>نش</sup>  
 وزامی نقطه دار نام پادشاهی است مشهور کونیند این لفظ ترکی است ایکت بفتح اول بروزن نکرک نام شهر است  
 در کرستان منسوب بجویان و بجز اول نیز آمده است و نام پادشاه یغما هم است که ترکستان باشد ایلول بروزن  
 معقول بلغت سریانی نام ماه دوازدهم از سال رومیان باشد و آن بودن انساب است درین زمان از واسط برج سبله  
 تا واسط برج میزان ایلیا بروزن کیمیا بلغت سریانی که لغت ترسایان باشد نام امیر المومنین علیه السلام است  
 و نام یکی از پیغمبران بنی اسرائیل و نام شهر است که ایلای پیغمبر منسوبست بان شهر و نام بیت المقدس هم است و بعضی گویند  
 نام اصلی خضر علیه السلام است و نام یکی از قحطهای عمر خطاب و معنی آن صدیق کبر باشد ایهم بروزن جیم مرد را گویند  
 که زرش مرده باشد ایهم بروزن ایچد کاوا این را گویند و آن آینه است که زمین را بر آن شده یا رنگند و بعضی گویند  
 ایچد چو پی است که کاوا این را بر آن نصب کنند و زمین را بشکافند و آنرا بفری ریه خوانند ایهم بفتح اول بروزن خنجه  
 سر تیر را گویند که بر چوب قلبه نصب کنند و بدان زمین را شیار کنند و بجز اول هم آمده است ایهم بفتح اول بروزن خیمه  
 یعنی اکنون و این زمان و این دم باشد و برزه و یاوه و بیوده را نیز گویند و بجز اول یعنی اینچنین و همچنین است ایلنت  
 بجز اول و سکون ثانی و فوقانی یعنی ایلنت بفتح فون است یعنی ترا این چنانکه گویند ایلنت میرسد یعنی ترا این سیر  
 و بعضی زیبی و پیر و خنجه که کلمه تخمین است هم گفته اند ایمنه بجز اول و سکون ثانی و فتح ثالث و سین بی نقطه  
 هر چیز بسته را گویند که بد شواری و اشود و در محل گردد و ظاهر این لغت با ایمنه بانون و یامی حلی ضعیف خوانی شده باشد  
 و در اصل این لغت بسته بروزن برجه است چنانچه در بیان سنده بانون گذشت ایسقت بفتح ثالث بروزن  
 سیرت یعنی حاجت از کسی خواستن و استدعای مطلبی نمودن باشد اینکت بفتح ثالث بروزن میرک مصغر  
 این است که اشارت بقریب و نزدیک باشد و بضم ثالث ابله را گویند که از بدن اطفال بر می آید ایمنه  
 بروزن ریونند یعنی اند است و آن حدودی باشد مجهول میان سه و نه و آنرا بفری بضع خوانند و سخن عجیب و سخن از درد  
 شک و ریب را نیز گویند و بعضی چندان و چندین هم آمده است ایوار با ثانی مجهول بروزن دیوار وقت  
 عصر باشد که نماز دیگرش نیز میگویند چنانکه شبکیه صبح را خوانند و راه رفتن وقت عصر را ایوار کردن و وقت صبح را

نمودن گویند ایوان باثانی مجهول بر وزن شیراز یعنی آراسته و پیراسته باشد ایوانه باثانی مجهول بر وزن  
 شیرازه یعنی ایوان است که آراسته و پیراسته باشد ایوان بر وزن کیوان صفت و طاق را گویند ایوانس بیخ  
 اول و سکون ثانی و ثالث بالف کشیده و نون مکسور بسین پی نقطه زده نام شهری باشد از فرنگت و در آن شهر کلیسای است  
 که بر سال در وقت سحر اقیاب به برج جدی سار بسیار می آیند و بر یکت رازیتوانی در متعار بود و مجموع زیتون دارد آن  
 کلیسای میزنند گویند آن قدر زیتون جمع میشود که ساکنان آنجا را تمام سال کافی است و نیز گویند که در صد فرسخی آنجا درخت زیتون  
 نیست ایوان بکسر اول و سکون ثانی و واو مفتوح برای نقطه دار زده یعنی ایوان است که آراسته و پیراسته باشد ایوانه  
 بر وزن میزه یعنی ایوانه است که آراسته و پیراسته باشد و با معنی بازی پی نقطه هم آمده است ایوان بفتح اول و ضم ثانی  
 و سکون ثالث و میم مکسور بنون زده بلفظ نند و پازند چشم را گویند که بعرابی عین خوانند ایوانان با تا و قاف بر و لقا  
 پهلوان خردل صحرا بی است و آن رستنی باشد که بعرابی جرس خوانند گویند اگر آب آنرا بگیرند در پای درخت انار ترش  
 میزند انار آن درخت شیرین گردد

کفتار دویم از کتاب برهان قاطع در حرف بای ایجد با حروف متجلی  
 معنی بر معیت و پنج بیان و محتوی بر یکت هزار و پانصد و هفتاد و شش است و آن

بیان اول در بای ایجد بالف مشتمل بر سیصد و پنجاه و پنج لغت و کنایت

با یعنی مع است که بجهت مصاحبت باشد و معنی بی بفتح بای ایجد و مضاعف با ساسمی آشنا مانند است و وزیر و با و که و با و شای  
 آن و مضاعف با و با شد هم بیت باوش با میزه با و او سیده بر وزن پاپوش خیار بزرگی باشد که بجهت تخم نگاه دارند  
 و نوشته کوچک انکور را نیز گویند باب بسکون بای ایجد یعنی شایسته و در خور باشد چنانکه گویند غلانی باب غلانی است  
 یعنی شایسته غلانی است و معنی باره و حق نیز است چنانکه گویند در باب غلانی یعنی در حق غلانی و در باره غلانی و معنی پدر هم  
 آمده است که بعرابی والد گویند و باین سنی طینت نند و پازند با بای فارسی باشد و بعرابی در خانه را گویند بابا باثالث لغت  
 کشیده پدر و جدر را گویند که پدر پدر و پدر مادر باشد و سر کرده در پیش سفید طایفه قلندران را نیز بابا گویند بابا و شاه دست زده

گنایه از بردبری با پادشاه کردن باشد و چه چیز یا بار می بار می قرشت بروزن نامی بلغت یونانی طعن سپاه را گویند که  
 آتش و طعام کنند و اگر زین بعد از مجامعت بخورد کسیر و هرگز آستن نگردد باب زدن بروزن باوزن سیخ کباب گویند  
 مطلقا خواه آهنی باشد خواه چوبی بابکت بروزن ناوک معنی این استوار باشد و پادشاه عظیم الشانی که آرد شیر و خمر زود  
 او بود و او را بدان سبب آرد شیر با بجان کفتندی و پرورنده و پذیرانیز گویند و نوعی از فیروزه هم است که آنرا شکر با کبی می گویند  
 و تصعیر باب هم است چنانکه نامک تصعیر نام است و این تصعیر بحیث تطعیر است بابل بجزر ثالث بروزن قابل بلغت  
 یونانی نام ستاره مشتری باشد و بعضی مشرق را نیز گویند و نام شهری است مشهور در وسط عراق و عراق وسط عالم است پس این  
 اعتبار بابل مرکز دایره عالم باشد و از این سبب عراق عرب است و در کنار فرات بر جانب شرقی واقع شده و از  
 اقلیم سمر باشد و آنرا قینان بن انوش بن شلیف علیه السلام بناموده بود و ظهورش دیوبند پیشه ادوی تجدید عمارتش کرده  
 بعد از آن فرو و وضحاک علوانی آنرا دارالملک خود ساختند و وضحاک در اینجا قلعه ساخته بود و آنرا گند زو بهشت گنک نام نهاد  
 و بعد از وضحاک ملوک گنگان آنرا دارالملک خود کردند و بعد از آن نیز خراب شد سکندر ذو القرنین تجدید عمارتش کرد و آنرا  
 باز خراب است و از توابع شهر حله است و بر سر تلی که قلعه آن شهر بوده چاهنی است عمیق گویند مروت و مروت  
 در اینجا مجوس اند و بضم ثالث هم آمده است بابوته باتای قرشت بروزن پالوده کوزه پر آب را گویند و بان  
 معنی بجای حرف ثالث نامی قرشت هم آمده است بابونه بانون بروزن وارد شده کیاهی است معروف که آنرا  
 اقوان گویند و با بونج معرب است بوسیدن آن خواب آورد اگر آب اگر بگیرند و بر دو خصیه و ذکر بالند قوت تامی  
 در مجامعت دهد و اگر در خانه بگسترند صبح کردند کان بگیرند و آنرا بعرقی قلع الارض خوانند بابونه کاو باکاف فار  
 بالف کشیده بجا زده کلی است سیردش سفید و اندر و شش زرد می باشد و آنرا بعرقی جن البقر و امداق المرصی گویند  
 با سیران بروزن آویزان کفیل و صناسن و میا سخی را گویند و مختلف باو بزن هم است که باوزن باشد با سیران  
 بروزن تا سیدن معنی با سیران است که صناسن و کفیل و باوزن باشد باتر بجزر نامی قرشت بروزن شاطر نام بود  
 بوده مجهول و کلنک را نیز گویند و آن پرند است معروف و بفتح نامی قرشت هم گفته اند با تره بفتح نامی قرشت  
 دهن و دایره را گویند پالش بضم ثالث و سکون سین پی نقطه بلغت اهل شبا بخاره ترج باشد و آن میوه است  
 که پوست آنرا مریز با کنند و پاشین نقطه دار هم آمده است با شکان باکاف فارسی بروزن و معنی با و سنان است

با تکمل بفتح ثالث و کاف فارسی و سکون نون و لام نام کتاب معتبر کفره بنده است با ثو با ثا ث با ثا ث با  
 که ترنج است و حب السلاطین را نیز گویند و نام کلی از پادشاهان چنانچه هم است با ثو ث با ثو ث با ثو ث با ثو ث با ثو ث  
 گویند باج بر وزن حاج مال و اسبابی باشد که پادشاهان بزرگت از پادشاهان بزرگت گیرند و همچنین سلاطین از رعایاستانند  
 وزری که را پاداران از سوداگران بگیرند و خاموشی باشد که معان و آتش پرستان در وقت بدن شستن و چیزی خوردن و پرستش و  
 عبادتی که معمول ایشان است بجا آورند با جنکت بر وزن اینکت روزنه و در پیشه کوچکت را گویند و ظاهر این لغت  
 باجکت است که مصغر باجه باشد و باجه مخفف باوجه و باوجه یعنی با و گیر و با و گیر جایی در روزی را گویند که با و از آن آمد و شد نماید  
 و الله اعلم باجه بفتح جیم بر وزن راهه در یک در روزنه بزرگت را گویند با حور با حای حلی بر وزن کافور بخار بر گویند که در حور  
 کرم از زمین بر خیزد و در عربی یعنی بسیاری و سختی گری باشد با حورا با زیادتی الهت لفظی است یونانی یعنی روزگار  
 از موده و ایام آن هفت روز است و بعضی گویند هشت روز ابتدای آن از نوزدهم تموز باشد و در آن ایام آغاز شکستن گریا بود و بعضی  
 گویند معنی این لفظ شست و زیادتی گری باشد و بعضی گویند این لفظ مأخوذ است از سحران یعنی حکم یعنی این روزها حکم کنند بر اعمال  
 ما پسای خسزان و زمستان و روز اقل آن و دلیل تشریح الاقل و روز دوم آن دلیل تشریح الاکسر تا با آخر هر چه در آن روزها واقع  
 شود از گرام و سرد باد باران و میخ در آن ماهها نیز چنان بود و جمعی گویند روز اقل آن دلیل مابسی است که آفتاب در برج اسد باشد  
 و روز دوم در سنبله و همچنین تا بوقت که بیشتر است بر حکم مذکور از باد و باران و امثال آن بلخ باغای نقطه دار بر وزن شلخ یعنی  
 راه باشد که عربان طریق گویند با اختر بانامی قرشت بر وزن کاشغر مغرب را گویند و یعنی مشرق هم آمده است با خزر  
 بفتح ثالث و سکون زای بی نقطه و زای نقطه دار نام قصبه است در خراسان و نام گوشه باشد از چهل و هشت گوشه موسیقی  
 باشد با سین بی نقطه بر وزن باغچه راهی باشد بغیر از راه متعارف خانه که از آن راه نیز آمد و رفت توان کرد و نشتر حجام را نیز گویند  
 با خور بر وزن کافور نام جدا بر اسم علیه السلام است که پدر تاریخ و پسر ساروخ باشد گویند سکر درم در زمان او بر سید  
 با خوشیش کسر ثالث و سکون و او مسجد و در سخالی و شین قرشت سر باب فروردین و غوطه خوردن باشد و معنی تنبلیم  
 است با خد بفتح ثالث کاسه پشت و لاک پشت را گویند با و بر وزن شاد معروف است که یکی از چهار عنصر  
 باشد و نام فرشته است موکل بر ترویج و کساح و نام روز نیست و دوم از ماه شمسی باشد و تدبیر و مصالح آن روز بدو متعلق  
 دارد و نیکت است درین روز نوز بر بدن و نوز پوشیدن و بر اسپ ناسوار شدن و کنایه از حرف و سخن هم است و معنی نابود

و پسخ باشد و کنایه از تند و تیر بهم است و مدح و ستایش را نیز گویند و بعضی آن را و ناله هم آمده است و نام کنج دویم است از جمله مشت کنج  
 خسرو پرویز و کنج با داور و چین است و بعضی نخوت و غرور و خود بینی هم است و اسپ را نیز گویند که بعربی فرس خوانند و بعضی سراسر  
 هم نظر آمده است و مختلف بوده نیز است با و آبله آبله بلاکت گفته و را گویند و بعربی جدری خوانند با و از ناک  
 بفتح رای قرشت و سکون نون و کاف فارسی ترنج را گویند آن میوه است معروف که پوست آن را با سازند و آنرا با داور ناکتم  
 میگویند با و اشش بر وزن افشش مکافات و جزای یکی را گویند و بابای فارسی هم آمده است با و افراه  
 با فو رای قرشت بر وزن آن مکاه بعضی عقوبت و جزای کنایه و مکافات بدی باشد و با و فر را نیز گویند که باز هیچ اطفال است  
 و آن پوست پاره باشد و در که در بسیاری در تعلق گذارند و در کشاکش آورند تا بگردش در آید و صدای از آن ظاهر شود با و افراه  
 بر وزن ماه در ماه بعضی با و افراه است که جزا و مکافات بدی باشد و باز هیچ اطفال را نیز گویند با و افراه بجز الف سیم  
 با و افراه است که مکافات بدی و فر فرکت اطفال باشد با و ام شکوفه فشان کنایه از چشم گریان باشد  
 با و امه بفتح میم و ابریشم را گویند و بعضی مگین و مسرا کثیر هم آمده است و چشم مانند می باشد که از طلا و نقره سازند و  
 بر کلاه اطفال و وزند و خال گوشته را هم گفته اند و آن آن خوانند است که بیشتر از بیشتر مردم بر می آید و بر دانه و حلقه زنجیر را نیز  
 گویند و رتبه و پینه را نیز گویند که در ویشان بر خرقه و وزند و خسر و خرقه را هم میگویند یعنی خرقه که از پارهای رنگین خرازم خسته  
 شده باشد و جنسی از ابریشم باشد و تیر تنس مطبوع را نیز گفته اند با و ان بر وزن تاوان مختلف آباوان است که فنیض  
 خراب باشد و بعضی چاداشش و جزای یکی هم نظر آمده است با و انجیر نوعی از درخت انجیر است که پیش از همه درختان  
 میوه دید و انجیر آن کاواک و پر با و میب باشد با و ان فیروز نام شهر آریه است و چون فیروز آن شهر را بنا کرد با  
 نام موم سوم ساخت چه با و ان یعنی آباوان است با و انکیز نام کلی است که هر گاه فرزند جان خویشند که غله را در گاه  
 جدا کنند و با و ان باشد آن کل را بدست مالند و برکت آنرا بر پوا پاشند با و بهم رسد با و اور نام کنج دویم است از مشت کنج  
 خسرو پرویز گویند و بعضی کنجی از زر و کوبه سرب یکی از جزایر حبشه میفرستاد اتفاقا با و کشتی را بحالی اردوی خسرو پرویز آورد و  
 آنرا متصرف شد و این نام موموم کشت و نام بوته خاری است سفید و در از بقدر یک فرسخ در نهایت سخت و سبکی که بیشتر  
 در زمین ریخت بوم و دامن کو بهار وید و خارش انبوه شود و کل آن سفش و سرخ و سفید هم میب باشد و تخمش بختک میماند  
 و بعربی شوکت البضا خوانند و نام موصنی است نزدیک شهر واسط و نام نوایی است از موسیقی و کنایه از چیزی باشد



مفت و پی تعب است آیه با و آورد بر وزن بالا که معنی با و آور است که بده خار شوکت البیضا و یونانی از موسیقی و غیره  
 با و اوله با و آور وزن و معنی با و آبله است که آنکه بگردد بکنده باشد با و آبله است بجز ثالث صوت و نقل خوانندگی و  
 گویند که را گویند با و پا بابی فارسی بالف کشیده کنی باز پس از سیر و تیر تک و تند رو باشد و اکثر صفت است واقع شود  
 با و بان بابی ایچد بر وزن آسمان پرده باشد که بر تیر کشتی بند و تیر کشتی را نیز گفته اند و دست زیر و دست بالای قبا را هم  
 گویند که از دو طرف بر زیر بغل چپ و راست بسته میشود و استین و کمر بان قبا را هم گفته اند و گنایه از شخص سبک روی باشد که با مردم  
 موانست کند بر خلاف آنکه که شخص ناگوار باشد با و بان اخضر گنایه از آسمان و فلک عرش و کرسی باشد با و بدست  
 مردم حاصل و بیسج کار و معنی دست و مفلس را گویند با و بر بفتح بای ایچد و سکون رای قرشت کاغذ با و باشد و کسی را  
 گویند که همه روز فخر کنند و منصب خود بر مردم عرض نماید و بیج کار از او نیاید و او را بهر فیماش میگویند و بضم بای ایچد چیزی باشد  
 که از خوب تر باشد و اطفال ریسمانی در آن چینه دارند دست را بکنند تا بر زمین گروان شود و هر چیزی که بفتح را بر طرف کند از زمین برآید  
 گویند با و بر بابی فارسی بر وزن و معنی دویم با و بر است و آن شخصی باشد که پوسته حر فهای دلیرانه گوید لیکن کاری از او نیاید  
 و چو پی را نیز گویند که سر آن از دیوار و عمارت بیرون باشد و بعضی چو پی را گفته اند که دو سر آن در دو دیوار عمارت نصب کنند و چو پی  
 باشد که مطلقان ریسمان بر آن چینه دارند دست گذارند تا در زمین گروان شود با و بر آن به تشدید رای قرشت بمعنی با و بر است  
 و آن شخصی باشد که پوسته از خود گوید با و بر کت بفتح بای ایچد و رای قرشت و سکون کاف کاغذ با و را گویند  
 با و پروا بفتح بای فارسی و سکون قرشت و او بالف کشیده خانه را گویند که با و گیر داشته باشد و گذرگاه باد و روزنی را  
 نیز گویند که بجهت آمدن باد گذارند و معنی بی تفاوت هم آمده است یعنی شخصی که پیش او همه چیز مساوی باشد با و بر است  
 بجز ثالث گنایه از عجب و بجز و غور باشد و سکون ثالث مردم صاحب بجزه خداوند غور را گویند با و بره بفتح بای ایچد  
 و رای قرشت نام روز بیست و دویم بهمن ماه باشد گویند بخت سال در ایران باد نیامد درین روز شبانی پیش کسری آمده گفت  
 دوش آنقدر باد آمد که موی بر پشت که سفندان بجهت پیدایش در آن روز نشانی کردند و خوشحالی نمودند و باین نام شهرت یافت  
 با و بره بفتح بای فارسی و رای قرشت تراشه چوب را گویند که در وقت تراشیدن چوب بریزد با و برین بجز ثالث  
 با و ضبار گویند و آن از ما بین مشرق و شمال وزد و بعضی با و بره را با و برین گویند چنانکه شمس فخری گفته است طبیعت  
 بریزد چرخ برین بی مثال فرمات نسوی غیب نیار و وزید با و برین با و بیچ بر وزن مارچ ریسمانی باشد که در ایام

عید و جشن از جای او یزند و زمان و کوه و کان بر آن نشینند و در هوا آید و روند و این سنی بجای حرف ثالث زای نقطه دار هم آمده است  
با ویزن با وزن را گویند و بهر پی مروضه خوانند با و پیا با بای فارسی بروزن کار فرما مردم مجلس لا ابالی پی غایده کوی و پی حاصل  
و دروغ کوی را گویند و کنایه از اسپ و استر و شتر تیز رفتار و مردم سنج و بیابان که باشد با و پیوون کنایه از کارهای پی  
منفع و پیووده و بیفایده کردن و سخن غیر تحقیق گفتن باشد و بعضی شراب خوردن هم بنظر آمده است با و تخم بروزن  
چار تخم رازبان و بادبان را گویند با و خان باغی نقطه دار بروزن آسمان با و کیر و کذر گاه با و باشد مطلقا خواه در بلند  
و خواه در پستی با و خان بروزن شادمانی نام چشمه است در قریه هوا که یکی از قزاقی دامخان است گویند که اندک  
اندک چیزی مراد در آن چشمه افتد با و طوفان بر تبه شود که آدم را ببرد و اسپ را بیندازد با و خن بروزن با وزن راه کذر  
با و را گویند و با و کیر و خانه با و کیر دار را نیز گفته اند چه سخن بمعنی خانه آمده است با و خوان با و او معدوله بروزن شادمان  
کنایه از مردم هرزه کوی و خوش آمد کوی باشد و معرفت را نیز گویند با و خورکت مرغی است سیاه و کوچک است و  
پیوسته در پر واز میس باشد گویند غزای او با و است و اگر در جای نشیند دیگر نتواند بر خاست و بعضی گویند با بیل همان است  
با و خون بضم راج و سکون و او و نون راه کذر با و خانه با و کیر دار باشد با و وار با و ال ایجد بروزن خاکسار مردم پی  
و بیچ انکار باشد و مردم سکر و صاحب غرور و پر با و اما س کرده را نیز گویند و کنایه از مردم دنیا دار هم هست و کنایه  
نیز گویند که جن داشته باشد با و و پور بضم بای اجد و سکون و او و رای قرشت با و می باشد که از ماهین مغرب و جنوب  
وزد با و و سر داشتن کنایه از غرور و تکبر داشتن باشد و کسی را نیز گویند که اندیشه های فاسد کند با و و کف  
کنایه از پی حاصل و تنی دست و مفلس باشد با و و کف داشتن پی حاصلی و مفلس و تنی دستی باشد با و و مرشت  
بمعنی با و و کف است کپی حاصل و تنی دست و مفلس باشد با و و نام بجز راج و سکون زای فارسی و نون بافت  
و میم زده غلبه و بسیاری خون را گویند در اعضا که بسبب آن ریشه او در مفاصل کند با و دست مردم تنی دست  
دست و پیرزه خسر و تلف کننده را گویند با و و دم بفتح راج و سکون میم کنایه از کسی است که خود را پر از باد سخت و غرور  
کند و سکر و متبیز نشیند با و و ان برای قرشت بروزن آسمان نام فرشته است که با و حرکت و بد و از جای بجای  
بر و مردم سکر و صاحب سخت و طالب سری و سروری باشد و با وزن و مروضه را نیز گویند و فاعل و امر این معنی هم است  
با و رس بروزن و در رس خانه را گویند که از چهار طرف آن باد آید با و دم بضم رای قرشت و سکون میم پیووده

و تباہ و از کار باز مانده را گویند و کارهای بیوده و عیث را هم گفته اند و مردم رعیت را نیز گویند و فتح را می فرشت بهم نظر آمده است  
 باورنگت بفتح راجع و سکون نون و کاف فارسی نوعی از خیار باشد که خوردن و ترنج را نیز گویند و آن میوه است که پوست آنرا  
 مر با سازند و بعضی اسپ جلد دهند و نیز هم آمده است و نوعی از گهواره باشد که آن را بیا ویزند و طفل را در آن خوابانند و حرکت  
 دهند و بیماری باشد که بسبب غم و غصه خوردن عارض شده باشد و آن چنان بود که در روده و دوی و نفخی و قراقری بهم رسد و تا  
 چشم کند باورنگت بویه بر وزن و معنی باورنج بویه است و آن کیایی است که حشر را هلاک کند و امراض سوادی و  
 را نافع باشد و باورنج بویه معرب است و در عربی بقول از حیه گویند باورنگین کنایه از شعرو بیت است که صیده و عخل  
 و قطعه و بیای باشد باورو بر وزن نازبور بجائی است که آنرا باورنج بویه گویند و نوعی از خیار است که بهر بی باورنج گویند  
 و بعضی گویند باورنجه است که برکش اسپر غم سیاه و بوی ترنج میدهد باورنج بسکون جیم کل بسیاران افزون باشد و بویه  
 آن عطسه آورد و کزیدن عقریب را نافع باشد و آنرا بهر بی ضوئ و منسج العقب المخرن خوانند و بعضی گویند ریجان کوهی است  
 باورنزه بفتح زای نقطه در معنی بر روزه باشد و خوراک و قوت بر روزه را نیز گویند و جامه که نه و لباسی که بر روز پوشند  
 چیز را نیز گویند که مردم را همیشه در کار باشد باورنزه بفتح نون باورنج بویه را گویند و آن ریجانی است معروف باورن  
 بسکون ثالث بر وزن بادشه سخن گفتن بی اندیشه بود و تنه می و تیزی و کاره را نیز گویند و بعضی باچ شلوار و تلبان هم است و  
 با بعضی بفتح ثالث هم آمده است باوریس بجز راجع و سکون ستمانی و سین بی نقطه چرم یا چوبی باشد که در که در کلوی  
 دوک کنند بخت آنکه ریسانی که می رسند یکجا جمع شود و بهر بی فلک خوانند و بعضی تا پی را گویند که زنان بدوکت و هند و نیز تحت  
 کرد میان سوراخی باشد که بر سر چوب خیمه گذارند و معنی باورن هم آمده است باوریش بفتح سین بی نقطه بعضی باورنگ  
 که آن چوبی یا چرمی باشد که در کلوی دوک نصب کنند و کلج خمد را نیز بشاهت بدان باوریه گویند باوریه چشم کنایه از آنرا  
 یک چشم باشد که بهر بی امور خوانند و کنایه از شیطان و دو حال برست باورن بجز ثالث و سکون زای فارسی سگر خنی  
 سفر طی باشد مایل پیشبشی و کبودت و کدورت که بر روی مردم عارض شود و سبب آن خون سوخته بود که بر روی آبی رود  
 و بعضی گویند صفرای سوخته است و روی خداوند باورشید بود بر روی کسی که ابتدای علت جذامش باشد و بعضی این علت را  
 مقدمه جذام میدانند و بعضی گویند باورسرخ باورست و مردم خوبی را نیز باور میگویند و بعضی شراب لعلی هم آمده است  
 باور قاصم با فای بالغ کشیده و میم زده معنی اقول باور است و سرخی و پیشی و کدورت و کبودت روی باشد

باوژ کام با کاف بر وزن و معنی باوژ نام است که سرخی و بنفشگی و کبودت روی باشد و بعضی آنرا سرخ باد گویند  
 باوژم بفتح زای هوز سکون میم کارهای عیبت و بی نفع را گویند باوژ نام بانون بر وزن و معنی باوژ کام است که  
 سرخی و بنفشگی و کبودت روی باشد و شراب لعلی را نیز گویند و صفر را بسهم گفته اند باوژند بفتح زای هوز و وزن باوژند  
 گویند و بجز این مروج خوانند باوژ و ام باو او بر وزن و معنی باوژ نام است که سرخی بسیار یا بل و کدورت و کمبود  
 باشد که در وی مردم بهر باوژ هر بر وزن و معنی فاوژ بر است که عوام پازهر گویند و بجز این حجر التیس خوانند  
 و بعضی مسره نام را نیز باوژ بر گفته اند که حجر النجیه باشد و الله اعلم باوژ پره بفتح زای قرشت نام مرضیت و آنرا بجز این خوانند  
 گویند باو سار بر وزن خاکسار یعنی سبک سیر و رنده باشد و مردم سبک و بی تمکین و وقار را نیز گویند باو سخا  
 بسکون ثالث و فتح رابع و غای نقطه دار بالف کشفه کنایه از دنیا باشد و مردم صاحب همت و کرم طبع را نیز گویند باو سر  
 بر وزن دادگر صاحب سخوت و کرد و نکش و مستکبر را گویند باو سره بفتح زای قرشت نوعی از آزار باشد که اسپ را بهر  
 باو سری بجز زای قرشت و سکون یای حلی عجب و بجز کردن و مغرور و کرد و نکش بودن باشد باو سنج بفتح راج  
 و سکون نون و هم مردم مستکبر و خام طبع را گویند و کسی را نیز گویند که خیالها و اندیشه های باطل کند باو شس بر وزن خاکسار  
 یعنی باو شست و آن سرخی بسیار یا بل باشد که در وی مردم بهر و آنرا بعضی سرخ باد میگویند و بعضی مقدمه جزام میدانند  
 باو شغام بر وزن و معنی باوژ نام است که سرخی و کبودتی باشد که در وی مردم بهم میرسد باو شکام با کاف بر وزن  
 و معنی باو شغام است که سرخی بسیار یا بل روی مردم باشد باو شنام بانون بر وزن و معنی باو شغام است  
 باو شوام باو او بر وزن و معنی باو شنام است که مقدمه جزام باشد باو صبا بفتح صاد بادی است که از زمان  
 مشرق و شمال وزو و باد برین بهین است باو غد بفتح غین نقطه دار و سکون دل بی نقطه جایی را گویند که از همه طرف  
 باوید آنجا آید و خانه تابستانی و خانه که در اطراف آن بادگیر ساخته باشند باو غر بر وزن کاشغر یعنی باو غر است که خانه  
 تابستانی و بادگیر باشد باو غر بر وزن لا جور و بادگیر و خانه تابستانی باشد باو غس بجز غین نقطه دار  
 و سکون سین بی نقطه بادگیر و کدنگاه باد را گویند باو غن بر وزن باوژن بادگیر را گویند و کسی را نیز گفته اند که همه روز غر  
 بمصب و جاد خود کند و عرض تهنیت نماید و بجز این او را فی شش خوانند بر وزن عیاش باو غیس بانواع تجانی رسیدند  
 بسین بی نقطه زوه ناحیه است مشتمل بر قراچی بسیار از اعمال هرات و اصل آن باد خیز بوده است که محل جنوب ریاح

باشد باوقس با فایر وزن ولو که جزاد مکافات بدیرا گویند و بعضی خشت با ویم هست و آن باوزنی باشد بزرگ  
 که از سقف خانه آویزند و در کشاکش آویزند تا باد همه جای خانه برسد و باد بر راسه گویند و آن چوبی باشد تراشیده که اطفال  
 بر لبانی در آن می چسبند و از دست رها میکنند تا بر روی زمین گردان شود و چسب می رانیز گفته اند در که ریسانی بر آن گذارند  
 و در کشاکش آورند تا از آن صدای ظاهر گردد باوقراه بفتح ثالث بر وزن اصغاه یعنی باوقراست که جزا و مکافات  
 بدی باشد و سکون ثالث باز بچه اطفال را گویند و آن چوبی یا چرمی باشد که ریسانی بر آن بندند و در کشاکش آرنده تا صدای  
 از آن ظاهر گردد و آنرا در خراسان باوقرا بگویند بفتح نون باوقرا بفتح نون بکسر ثالث در راجع و فتح رای فرشته  
 و سکون نون و کاف فارسی جوشی باشد بقامت سوزان و در دنات و رگات آن بزرگی مایل و صاحب این مرض بیشتر اوقات  
 با حرارت و تب میباشد و علاج آنرا بچیزهای سرد باید کرد و سکون ثالث و فتح نون باز بچه اطفال است و آن چوبی  
 باشد که ریسانی بر آن بندند و در کشاکش آرنده تا صدای از آن ظاهر گردد باوقرا و رین یعنی باوقرا برین است که باوقرا  
 باشد و بجزئی باوقرا میخوانند بضم بای ایجد و بعضی باوقرا را باوقرا میگویند و الله اعلم باوقره بفتح ثالث و کاف  
 و سکون راجع یعنی باوقراه است که جزا و مکافات بدی باشد و سکون ثالث و فتح راجع و خامس باز بچه اطفال است و آن  
 چوبی یا چرمی باشد که ریسانی بر آن بندند و در کشاکش آرنده تا صدای از آن ظاهر گردد باوقرا و رین بفتح راجع و واو یعنی  
 فرودین است که باوقرا باشد و آن تمیج میو است که در جانب مغرب بطرف مشرق و مهب آن میان سهیل و مغرب است  
 و هنگام آن آخرو در منی باشد برعکس باوقرا و ضرر برین باوقرا و از فتح است باوقرا با کاف فارسی بر وزن آسمان  
 حافظ و حفظ کننده و مخازن و خزانه دار باشد و پیش و پس گریبان جامه رانیز گویند باوقرا که بفتح نون در سینه مشکبکی را گویند  
 که اندرون خانه بیرون را توان دید و از بیرون در و زانو آن دید باوقرا بکسر ثالث و فتح کاف و سکون زای فارسی باوقرا  
 که بجزئی آنرا گویند و محل وزیدن آن میان هر دو باد باشد عموماً و میان باد شمال و باد صبا بود خصوصاً باوقرا بفتح کاف  
 و سکون شین نقطه دار خشت باوقرا گویند و آن نوعی از باوزن باشد بسیار بزرگ که در میان خانه آویزند و با طاب و ریسانی در کشاکش  
 آرنده و حجامتی رانیز گویند که بر آن تیغ زنند و دم زدگی و استسکری رانیز گفته اند باوقرا بکسر ثالث و ضم راجع و سکون  
 نون و جیم به تخالی رسیده قویج و لغی را گویند که در پشت آدمی بهم رسد بسبب آن پشت خم گردد باوقرا بکسر ثالث  
 و ضم کاف فارسی و سکون نون و وال ایجد بادی است که در خصیة مردم پدید آید و بسبب آن خصیة بزرگ شود و در وقت

و آنرا بعرنی قنق کونید با و کیو بکثر ثالث کن به از تحت و کتبر و عظمت باشد مرزنا نرا چنانچه با و بر دست مردان با دست  
 و با و میجا کن به از نفس علی علیه السلام است که مرده را زنده میکند با و صوره مرده مار است که آنرا از تنهای سرافعی به  
 می آورند و آن سیاه رنگ میباشد کونید اگر بر صوف سیاه یا کبود مالند سفید گردد و بر چسند بپوشند نرود و همچنان صوف را خدا را  
 و امتحان آن باین است و کونید کی مار را مانع است چون بر جایی که مار کونیده باشد بگذرانند فی الحال بچسند و عوام همیشه  
 را کونید با ندانم بلکه شاطران بر پا نمی بندند با و پنج بگردال و سکون نون و جیم یعنی نار کیل است و آنرا جوی بند می کونید  
 با و نکان با کاف فارسی بر وزن و معنی با و نجان است و آنرا بعرنی حدق کونید و باین معنی بجای قاف جیم هم خط آمده است  
 با و نوا بکثر ثالث و فتح نون و واد با لاف کشیده صوت و نفس و خوانندگی و کونید کی را کونید با و نوز یعنی باد بهارا  
 و نام لحنی باشد از موسیقی با و وید بضم ثالث و پای آید تجانی رسیده و بدال نقطه دارد معنی بی فایده و نا  
 مند باشد با و دوم بضم دال اول و فتح دال دوم و سکون میم غور و کج و عجب و تخر و خود ستایی و خود نمایی باشد  
 با و پرات با و شمال با کونید آن از طرف مشرق است بچنانب مغرب بر خلاف با و دوار با و سرزه با و  
 بوز بر وزن شایه پرده افرونی را کونید که وزوان بر صاحب کالا به مند تا خواب کران بر و ستولی شود با و ی بر وزن  
 شادی یعنی همیشه دوایم باشی و آنچه خوب یاد باشد از فلکیات به چو بروج جزا و دلو و میزان با و یج سکون میم چیزی باشد  
 مانند ساق چاقتر که آنرا از پارچه رنگین قلی آجید کنند و بیشتر شاطران و پیاده روان بر پای کشند با و یه غول کتا  
 از دنیای فانی باشد بار بر وزن کار حسند معنی خارو اشته قماش و خردار و آنچه بر پشت توان برداشت ۲  
 نامی است از نامهای خدایتعالی و بنی بزرگی و رفعت و شان و شوکت باشد ۳ رخصت و اجازت را کونید عموما در  
 و اجازت و راه دخول ملاقات و در آمدن پیش کسی باشد خصوصا ۴ کرت و مرتبت و نوبت و دفعه را کونید ۵  
 ریخ و بن هر چیز باشد ۶ مرادف کار است چنانکه کونید کار و بار ۷ جای انبوهی و بسیاری چیزی به سپوهند و بار و  
 در یا بار و رود بار و جبار و امثال آن ۸ بارنده را کونید همچو زلف مشکبار و ابر کهر بار و امثال آن و از باریدن اسم  
 آمده است یعنی بار و مختصر بار هم است ۹ حاصل رحمت را کونید از میوه و گل و غیره ۱۰ غشی که در مخفران و مشات  
 و غیر آن کنند ۱۱ ویکلان و جای کنده را کونید ۱۲ پرده و سر پرده و بارگاه باشد ۱۳ یا رود دست را کونید ۱۴  
 محل زمان و حیوانات و دیگر و پر کردن طبع از طعام باشد ۱۵ هم و اندوه و گناه بسیار باشد به سپو بارگیری محتسب



و نان با و قصاب و امثال آنها را دوز با بار گرفته ۱۰ انبار بر کوبند که بجهت قوت زراعت بر زمین کم زور ریزند ۱۴ سازند  
 که مطربان نوازنده سبچ قانون و طنبور و مانند آن ۱۸ آرد و سبچ وارزن باشد که بجهت بوزه معیت ساخته باشند و منور آنها  
 نگوده باشند ۱۹ نام دومی است از ولایت طوس ۲۰ آنچه بازرو و فخره در گذار نمند ۲۱ آنچه نویسنده کان نویسنده ۲۲  
 نیز چیزی که آنرا خوردند ۲۳ شاخ را کوبند ۱۳ تکلیف بلا لایطاق باشد باراب بر وزن و معنی فاراب باشد و آن تا  
 ایست مشهور و وسیع در راه آنهر و زراعتی را نیز کوبند که از آب رود خانه و کار نیز حاصل شده باشد بارانی نام  
 کلاهیست که در روزهای باران بر سر گذارند و هر چیزی را که بجهت منع باران پوشند نیز کوبند و نام قبلی است از  
 ترکان باربد یعنی بای ایجد و سکون و ال پی نقطه نام مطرب خسرو پرویز است کوبند اصل او از جرم بوده که از توابع  
 شیراز است و در فن بر لفظ نوازی و موسیقی دانی عدیل و نظیر نداشته و سرود مستح از مخترعات اوست و آن سرود را خورشید  
 نام نهاده بود و مستح بای ایجد هم آمده است بارج یعنی ثالث و سکون جیم سگ انکور باشد و آنرا بازاری عنب  
 الثلب کوبند بارجا بر وزن پارسا یعنی بارگاه است که محل بار ملک و سلاطین باشد بارجامه بر وزن  
 کارنامه جوانی را کوبند که درین آن از مهبوب باشد و به بالای جار و اندازند و هر چیزی خواهند در آن کنند بار خدا حق تعالی را کوبند  
 جل جلاله و پادشاهان بزرگ دادلی الامر و صاحب و خداوند و مولار نیز گفته اند و شعر مدوح را با این معنی بار خدا خوانند و آن لفظی  
 است مرکب یعنی خداوند رحمت و بار و بار خدا یا یعنی ای خدای بزرگ باروان بر وزن کاروان خرچین و جوانی و هر  
 نظری که در آن چیزی کنند و صراحی شراب را نیز کوبند بارول بجز ثالث و رابع و سکون لام غم و اندوه دل و اندیشه  
 روزگار باشد باروو با دال پی نقطه بر وزن آرزو چو پی را کوبند که در زیر درخت میوه دار گذارند تا از سبکی میوه  
 نشکند بارزو بسکون ثالث و معنی زای نقطه دار و دال پی نقطه ساکن یعنی بریزد است و آن صمنی باشد مانند  
 مصطلکی و بعرنی فیه خوانند و درم آنرا باب بنوشند بواسیر را سود دارد بارزمان با میم بر وزن آب روان کنایه از حوادث و  
 جنایات روزگار و زمانه باشد بارسطار یون بجز ثالث و سکون سین پی نقطه و عطای حطی بلف کشیده و راست  
 پی نقطه مکسور و تخمائی بود رسیده و نون زده یعنی است یونانی و معنی آن بعرنی عامی بود و آن نوعی از غله باشد که مستقر کرده  
 بجا و دهند کار و فریب کنند و بعرنی رسمی التکام خوانند و آنرا کبوتر بسیار دوست دارد بارکت بجز ثالث و سکون  
 کاف مصنف باریکت است که در مقابل کشنده باشد بارگاه بر وزن چارگاه خیمه پادشاهان و سلاطین  
 کوبند



را گویند و جای رخصت و اجازت باشد و شکم حیوانات ماده را هم گویند بارگی بفتح ثالث بیرون خانگی اسپ را گویند و بعضی  
 فرس خوانند و بعضی گویند نوعی از اسپ باشد و بعضی اسپ بالایی بارکش را گفته اند و بعضی قدرت و توانایی هم هست در و سپی و  
 نیز گویند بارگیر با برنج به تخمائی رسیده و برای ترشت زده اسپ و شتر و امثال آن باشد از برای بار کردن و سواری و  
 بهارست بکنی دادن و هودج و عمارت را هم گفته اند و ماده هر حیوانی را نیز گویند بارگیرین بجز راجح و سکون تخمائی و لون بجز  
 و تالایی را گویند که در میان گاندرون ده باشد و جای را نیز گفته اند که زیر آب حمام و مطبخ و امثال آن در آن جمع شود بارگان  
 بیرون آرمان نام یکی از پهلوانان تورانست بارنامه بیرون کارنامه یعنی اسباب نخل و حشمت و بزرگی باشد  
 و منت نهادن بر کسی و پروانه و فرمان و رضا و رخصت دادن باشد بدخول خانه سلاطین و بعضی نازش و مباحثات و لقب  
 نیکت و قضا و غور و رسم است و بعضی روح و منت هم بظن آمده است بارنهادن کنایه از زاون باشد بارو  
 بیرون جادو و حصار و قلعه را گویند بارو و بادال بیرون و معنی باروت باشد که داری تفنگ است و بخت سریانی شود  
 گویند که جزو اعظم باروت باشد و آنرا نمک چینی هم گویند باروزنه بفتح ثالث وزنی بود و لون و سکون را  
 نام نواختن از موسیقی باروزه بانای بیوز بیرون پالوده خوراک و وقت بیروزه باشد و ضروری و ناسمجح بیروزه  
 را نیز گویند از جامه و زیر جامه و امثال آن و جامه گفته اند را نیز گفته اند باروق بیرون فاروق بطنت روحی سفید اب علمی  
 گویند باره بیرون خار و دیوار و حصار قلعه و شهر را گویند و کرت و مرتب و نوبت را نیز گفته اند و بعضی دوست هم گفته  
 همچو غلام باره یعنی سپردوست و بعضی حق و شان هم هست چنانکه گویند در باره فلان یعنی روح فلان و در شان فلان  
 یعنی طرز و روش و قاعده و قانون باشد و مشروطی را نیز گفته اند مست گفته که آنرا از اردو بیج دارند و امثال آن سازند و  
 بعضی بنیند خوانند و بی چیز ترشت را نیز گویند و بعضی زلف هم هست و کاورمه کاوه گویند و اسپ و امثال آن باشد و اسپ  
 نیز گویند که بعضی فرس خوانند باره نهم کنایه از فلک هم است که فلک الافلاک باشد و آنرا بعضی عرش  
 خوانند باری بیرون جاری نامست از نامهای خدا یعنی جلی جلاله و کابری بر طوک و سلاطین نیز اطلاق کنند  
 و نام قصبه است در بند و ستان و دیوار قلعه و حصار شهر باشد و از برای نقل و انحصار هم هست همچو نقشه و بهمه حال و بجز  
 و بعضی مرتبه هم گفته اند همچو یکبارگی و دوست باری و بعضی کابی و ایامی هم آمده است و کعبین قلب را نیز گویند و هر چیزی که بیرون  
 و سنگین باشد بارلقون بجز ثالث و سکون تخمائی و قاف بر او رسیده و چون زده بیونانی و او نیست که آنرا

شوکران خوانند و آن تخم بیخ رویت و از لغت که از ولایت بزد است آورند و آنرا در پس مفتی گویند باز بر وزن قاف  
 پرند است مشهور و معروف است که سلاطین و اکابر لشکار فرمایند و کشت و کی میان هر دو دست را نیز گویند چون از بیم بکشایند  
 و آنرا نیز سبکی قلاج خوانند و بعضی بی باع گویند و باین معنی بازاری فارسی هم آمده است و سبب و وجب را نیز گفته اند و آن  
 مقداری باشد از دست ما بین سر انگشت کوچک و انگشت شست و دوش و بازو و یکت بند انگشت را نیز گویند و بعضی  
 سحرار و معاودت و دیگر هم هست چنانکه گویند بازو یعنی مکرر بگو و باز چه میگوید یعنی دیگر چه میگوید و بازنده و بازی کنند  
 را نیز گویند و سبب چهار بازو در میان بازو و شیب بازو و مثال آن و امر بازی کردن هم آمده است یعنی بازو و بازی کن و بعضی کشته  
 هم هست که در مقابل بسته باشد و نشیب را نیز گویند که تقیض فرزند باشد و باز ماندن و او ماندن یعنی نارسیدن هم هست  
 و بعضی تمیز کردن و تقسیر نمودن میان دو چیز باشد و بعضی جدا هم هست که بعضی فصل گویند و بعضی عکس و قلب نیز آمده است  
 و شراب را هم میگویند که بعضی خسرو خوانند و سوی و طرف و جانب را نیز گفته اند و بعضی گذرگاه سبیل هم آمده است  
 و بلج و خسراج را نیز گویند و با معنی بازاری فارسی هم هست است باثر بازاری فارسی بر وزن و معنی بلج و خسراج  
 باشد و آن زر لیسیت که زبر و ستان اندر زبر و ستان گیرند یعنی پادشاهان بزرگ از پادشاهان کوچک استانند و مالیک حکام  
 از رعایا و ارباب از سوداگر گیرند و چیزی را نیز گفته اند و آن زری باشد که مسلمانان از کافران بگیرند و باع و قلاج را گویند و آن  
 مقداری باشد از سر انگشت میانین دست راست تا سر انگشت میانین دست چپ و قتیکه و ستهارا از بیم بکشایند و بعضی  
 دوش و بازو و یکت بند انگشت هم هست و خاموشی باشد که معانی در وقت بدن شستن و چیزی خوردن بعد از زهر  
 آختیار کنند و نام قریه است از قرای طوس و مغرب آن قاز است گویند تولد حکیم فردوسی از آنجا است بازا  
 بازاری بالف کشیده بود و استیر باشد و وجب قرار داد زشتی برام و هر استیری چهار مشقال است و بعضی دیگر بیا هم هست یعنی  
 بازیا بازا از وزن کنایه از فایده خاطر خواه کردن باشد بازار خاکت بکسر رای بی نقطه و خای نقطه و از لف  
 کشیده و بجای زده کنایه از قالب آویت و عظمت بشریت را نیز گویند و کنایه از رونق امور دنیوی و خسروی باشد  
 بازا را کان باکات فارسی بالف کشیده و بنون زده سوداگر را گویند بازا خلکن باقا و کاف بر وزن ما وزن زنده و  
 پینه باشد که فقیران و درویشان بر جامه و خرقه و وزند و داخل با تدریج را نیز گویند که بعضی از سپاهیان بر پشت کریان جامه پینه  
 دار و چار تپ و وزند چنانکه سر داخل بر میان هر دو شانه افتد باثر بان بازاری فارسی و بای ایجاد بر وزن گاف

مفصلی

شخصی که باج و خراج از مردم میگیرد و او را بازوایم میگویند و طایفه باشند از ترکان با نرچ بر وزن مارچ هر چه چند است که  
 بر زمینان بندند و از بالای کوهواره اطفال آویزند تا ایشان بدان بازی کنند و آنرا بسری و آواز گویند و بعضی گفته اند چهار چوب است  
 و بر آن سخته یا جامه وصل کنند که منزه گواره باشد اطفال را در یسای را نیز گویند که در ایام جشن و عید از جای آویزند و زنان و دختران  
 بر آن نشسته در هوا آید در روز و باین معنی بجای بای فارسی نون بسم آمده است باز خوشین بکسر ثالث و فتح عای  
 نقطه دار و شین قرشت به تختانی رسیده و بنون زده نوعی از باز باشد که پشت آن سیاه و پیروز رنگ و چشمهای سرخ بود و این  
 باز از ترکان قزل قوش خوانند باز خمید بکسر میم و سکون تختانی و دوال کسیکه بیوان طعمه صدارت کسی کند و بجای سخن  
 شخصی را باز نماید گویند باز خمید یعنی بطمه سخن او را گفت و صدارت او کرد باز و در وزن دارد و برزگیر و زراعت کننده  
 گویند و میر شکار و صتیاد و نگاه دارنده باز را بسم گفته اند و شخصی را نیز گویند که مردم از کاری و پیشیزی باز دارد و منع کند  
 و امر بازداشتن و منع کردن هم است باز و در بازای فارسی بر وزن تاجدار یعنی با جیان باشد یعنی کسیکه  
 باج و خراج از مردم میگیرد باز و داشتن کنایه از پنهان کردن و منع نمودن باشد باز و در بازای فارسی  
 دوال بچید بر وزن پاسبان ظرفی را گویند که زرباجی که از مردم میگیرند در آن ریزند باز و در کان بفتح ثالث مختلف  
 بازار کان است که سوداگر باشد باز و در بر وزن بار بند سینه بند طفلان و پستان بند زانرا گویند باز و در نک  
 با کاف فارسی بر وزن و معنی باز و در است که پستان بند زنان و سینه بند طفلان باشد باز سفید پر کنایه از آفتاب است  
 است باز کشا بضم کاف فارسی و شین نقطه دار بالف کشید و قوت ممیزه استانی را گویند باز و در  
 بازای فارسی بر وزن و معنی باز و در است که بصری عکس و قلب گویند و سخن و نامبارکت را نیز گفته اند و بازای هوز هم دست  
 است باز گیر بازای هوز بر وزن باد گیر مردم تاریخ دان و تاریخی و مورخ را گویند باز و در زمان بر وزن آسان یعنی  
 توقف باشد و امر بد معنی هم است یعنی موقوف دار و توقف کن باز و در بفتح زای فارسی و سکون نون کو سفند  
 یا نیز بر گویند که پیش پیش کل بر راه رود و بسری که از خوانند با نرچ بازای هوز و نون بر وزن باز چ ریسمانی باشد که در ایام  
 عید و جشن از جای آویزند و زنان و دختران بر آن نشسته در هوا آید در وزن باز و در دوان کنایه از یاری دادن و مددکاری  
 کردن باشد باز و در مردم دراز دست باشد و کنایه از غالب و ستولی شدن و دراز دستی هم است باز و در  
 بر وزن کاف و نام جافه گری بوده از تودان که بسحر و جادو لشکر ایرانرا شکست داد و عاقبت بر دست رانم بن کوه در کشید

بازه بفتح ثالث مقدار کشتاری میان پروست را گویند چون دستار از بیم بکشایند و آنرا بجرنی باع و سترکی قلنج خوانند و فاصلا  
 دو دیوار و کوچه را نیز گویند که عبارت از کوچه و دره باشد و چوب کهنه که چنان و تراور از آن آویزند و چوب دستی و سر دستی قلندر  
 را هم میگویند باز یار با بای حلی پروزن آیسار برزیکر و زراعت کننده را گویند و میر شکار و صیاد را نیز گفته اند باز یچه  
 بفتح جیم فارسی آنچه بدان بازی کنند و مسخره را نیز گفته اند باز یچه روم و زنک مسخره روز و شب را گویند و کنایه از دنیا  
 و روزگار رسم بست با عشار شب و روز باز میره با تمانی مجهول پروزن کاجیره حصه و پارچه از شب باشد چنانکه  
 اگر گویند باز یچه اول و باز میره آخر مراد از آن پارچه از اول شب و پارچه از آخر شب بود باز بکوش با کاف فارسی  
 پیاد سیده و نشین نقطه دارد و کنایه از شوخ و شگفت باشد باس پروزن طاس یعنی قدیم باشد که در مقابل  
 حادث است و ترس و بیم را نیز گویند و بمعنی قوت و قدرت عربیت باسوس با بای ایچد پروزن آهوس نو  
 از ریگان باشد که آنرا سر زکوش خوانند و بجرنی آوان الفکار گویند باستار و بیستار از الفاظ متابعه است همچو فلان و بهمان  
 و استمالش در ادعای صاف مجهول شایع باشد چنانکه گاهی فلان و بهمان را جدا جدا استعمال میکنند باستار و بیستار را نیز جدا  
 مذکور میسازند باستان پروزن داستان کهنه و گذشته قدیم و دیرینه را گویند و کنایه از دنیا و عالم و دیرینه  
 کردن هم بست و بزبان دری تاریخ را گویند که احوال پیشینیان باشد و بمعنی مجر و هم بظن آمده که از ترک و بگریه باشد  
 باستان نامه بانون بالف کشیده و هم مفتوح نام کتابت از تاریخ فارسین باستی پروزن راست  
 یعنی افتادگی و فروتنی باشد باسرم بفتح رای قرشت و سکون میم زمینی را گویند که چنانچه  
 کشت و زراعت کردن آماده و مهیا کرده باشند و کشت نادر را نیز گویند باسه  
 بفتح ثالث و رابع کشت و زراعت را گویند و سکون ثالث و کسر ثالث هم بظن آمده است باسکت بضم ثالث  
 و سکون کاف خمیازه و دهان مرده باشد و سبب آن خواب یا خمار است باسکت بچوال رفتن کنایه از  
 بختان شدن با مردم بد خو و مخارض شدن با برزخه کو باشد باشام پروزن اشام پرده را گویند مطلقا خواه پرده در با  
 و خواه پرده شاز باشامه بفتح سیم چادر و مهوری باشد که زنان بر سر اندازند باشتت بانامی قرشت پروزن  
 چاشت چوب نمیزی را گویند که سقف خانه را بدان پوستند باشتین پروزن آستین باری و میوه را گویند که از  
 میان درخت بر آید یا آنکه گل کنند و بهار وید و نام بلوکیت از سنزوار باشکونه پروزن و معنی بازگونا  
 است

که لبرج

که بعبیری عکس و قلب خوانند باشند بر وزن اینک خوشه انکور آویزان از درخت را گویند عموماً و خوشه انکور کوچک که بر تن  
 خشک شده باشد خصوصاً و خیار بر آن سبزه گویند که بخت تخم نگاه دارند باشو بر وزن ماشو چلپاسه را گویند باشومه بفتح  
 میم چادر بر او گویند که زنان بر سر کنند باشد بر وزن ماشه جانور سیت شکاری از جنس زرد چشم و کوچکتر از باز باشد و سمر با  
 باشق است باشد فلک کنایه از آفتاب است و کنایه از ستر طایر و شتر واقع بهم است و آنها دو صورت اند از جمله صورت  
 چهل و هشت گانه فلک باطن بجز طای حقی و سکون سین بی نقطه یونانی میوه است که آنرا توت سه کل خوانند و بجز  
 ثمره العلیق گویند و درخت آنرا سه کل نامند اگر برکت و بار آنرا با بسم بچشاند خضایی باشد جهت موی ریش و کیوه و مثال آن  
 با عورا با عین بی نقطه بود رسیده و رای بی نقطه بالف کشیده نام پدر بلعم است که او را پدری بوده مستجاب الدعوات هر زمان  
 موسی علیه السلام و عاقبت ایمان بر او داد و او را بلعام نیز میگویند باغ معروفست که بعبیری حدیقه گویند و کنایه از دنیا و  
 روزگار هم است باغ بدیع اشاره بهشت است که غله برین باشد باغ بفتح ثالث و سکون جیم فارسی انکور  
 نیم بخته را گویند باغ رفیع بفتح رای قرشت بمعنی باغ بدیع است که کنایه از بهشت عنبر بهشت باشد باغه سکون با  
 و فتح رای قرشت که بی را گویند که در اخصا سبب آزار و درد مندی و دیگر بهر سبب مثل آنکه از پاهای کسی دنگلی بر آید و باشد سبب  
 آن در کشتن بران که بهما پیدا شود یا سر بر بالین بدنها و باشد بدان سبب در کردن که بهما بهر سبب و بعضی گویند زحمتی است که سبب  
 رخصت دیگر پیدا شود مال برود و یکیت باغ زراخان نام باغیت از باغهای بهرات باغ سخا کنایه از دنیا باشد  
 و کنایه از مردم صاحب بهت و سخاوت هم است باغ سیاوشان نام صوفی است از موسیقی باغ شیرین  
 نام نوابت از موسیقی و نام لحن چهارم باشد از نسی لحن بارید باغ قدس بضم قاف اشاره بهشت است باغ  
 بر وزن باغ جگانه و گویند و مثال آن باشد باغ خج بفتح ثالث بر وزن نارنج انکور نیم رس را گویند باغ غنچه بر وزن باغ  
 چینه علاجی کرده را گویند که بخت رشتن کل که کرده باشند باغ وسیع کنایه از جنت المادی است باغ شش  
 بر وزن آغوشن چیزی را با آب فرو بردن باشد و بمعنی سر با آب فرو بردن و غوطه خوردن هم است با قدم سکون خا و فتح  
 وال اسجد و میم ساکن عاقبت و انجام و پایان کار را گویند و بضم وال هم آمده است با فکار بر وزن اسکار و جولا به را گویند  
 با قلی سکون قاف و کسر لام و تهمانی ساکن معروف است و آن غله باشد که در آشها کنند و بعبیری با قلا گویند بشدید لام با  
 کشیده اگر کل آنرا در نون از زیر بگویند و در آفتاب نهند و بدان خضاب کنند موی را بنامیت سیاه کند باکت بر وزن

خاک اندیشه و ترس و بیم باشد و بعضی لغات نمودن و از پس نگرین باشد و ترجمه نوع هم است باکره بسکون کاف فارسی  
 بروزن و معنی باغزه است یعنی زخمی که در اعضای آدمی بسبب زخمیت و دیگر هم برسد با کسی زبان داشتن کنایه است  
 که خود را با نیکس از نیکس ماناید با کل یعنی کاف فارسی و سکون لام آب نیم گرم را گویند با کند بروزن پازند با  
 را گویند و آن جوهر است معروف و بابای فارسی هم آمده است و در جای دیگر معنی بازور و قوت نوشته بودند و چکارم شاه پنداشتند  
 و آنگاه علم با کیده با دال بروزن بالیده معنی با کند است که با قوت باشد و صریح منتقش را نیز گویند بال بسکون لام  
 انسان و حیوانات چرند از کف بود تا سرناخ دست و بعضی گفته اند از شان تا آرنج که مرفق باشد و از پرند و پروبال را گویند  
 و بحر بی جناح خوانند و نوعی از نایب فلوس دارد بسیار بزرگ است باشد و آن در دیای زنک هم میرسد و فساد بسیار میکند و گوشت  
 آن خوش زو بود و معنی مکررون و بالیدن هم گفته اند و امر جبرین معنی نیز هست یعنی بیبال و معنی بالا که قد قامت و نقیض پایین باشد  
 هم بنظر آمده است و معنی دل و حال و خاطر و پی پروایی و خوشدلی عربیت و تبرکی عمل را گویند بالا بروزن کالامعنی زبر باشد  
 که در مقابل زیر است و بحر بی فوق گویند و قد قامت را نیز گفته اند و معنی درازی هم هست که بحر بی طول خوانند و اسپ جنبیت  
 نیز گفته اند که اسپ کوتل باشد بالا خوبی کنایه از آنست که کسی چیز را زیاد از آنچه هست و نماید بالا دست یعنی  
 صدر مجلس باشد و کنایه از حریف خالب و هر چیز که لغات تمامی دارد بالاده بروزن آمده اسپ جنبیت را گویند  
 اسپ کوتل باشد بالاده بسکون ذال نقطه در معنی بالاده است که اسپ جنبیت باشد و بعضی اسپ پالانی بارکش را گویند  
 بالانه بروزن تالار شاه تیر را گویند و آن چوب بزرگ است که بر دو سر آن بر بالای دیوار عمارت باشد و سرچوبهای دیگر  
 را بر بالای آن گذارند و بعضی بستون را گفته اند و بعضی چوبهای را گفته اند که بر بالای شاه تیر گذارند و تخته و پوشش دیگر را بر بالای آن بکشند  
 و شخصی را نیز گویند که اسپر محبت طرد و موقوف بر رضای مادر باشد بال افکندن کنایه از عاجز شدن باشد بالاکر  
 با کاف فارسی بروزن بالاتر چوب بزرگ و ستون باشد و بعضی گویند چوبی باشد که در پوشش عمارت بر بالای شاه تیر گذارند و  
 باقی اسباب خانه پوشیدن را بر بالای آن بکشند بالال بروزن پامال معنی بالاراست که ستون و چوب پوشش عمارت باشد  
 بالان بروزن دالان و طیز خانه را گویند و آنکه که بدان جانور را گیرند و بالنده و نمو کنند را نیز گفته اند و معنی جنبان و متحرک  
 هم آمده است بالانده بفتح دال معنی جنبانیده و متحرک ساخته باشد بالانه بروزن کاشانه و طیز خانه باشد  
 بالانیدن بروزن خوابانیدن معنی جنبانیدن و حرکت دادن باشد بالاور با او بروزن بالانز کوزه پر آب را گویند



بالای بسکون بای حلی اسپ جنبیت را گویند که اسپ کونل باشد بالپوس بابای ابجد بروزن چا پلوس ولایت قند پارز  
گویند و همین معنی بچای بانی است حلی هم آمده است بالست یعنی ثالث و سکون سین بی نقطه و تالی قرشت و خمر کج و دود  
گویند بالشت بروزن ماشس معروف است یعنی آنچه زیر سر نهند و بند بر اینتر گویند که بر صند و تیار شد مخصوصا جاشیکه فعل بر آن گذارند  
وزری باشد بمقداری معین و معنی بالیدن و نمو کردن هم آمده است بالشت بسکون تالی قرشت بالشی را گویند که در زیر سر نهند  
بالش زر مقدار شت شمال و دو دانگ طلا باشد و در قدیم نزد پادشاهان اترک مصطلح بوده بالشتک با کاف برود  
و معنی بالشت است که در زیر سر گذارند و لغت راجع مصنف بالشت باشد بالشت نریم سر نهادن کن یا از خوشحال کرده اند  
باشد کسی را بطریق خوشامد و تیتال بالشت لغت سره مقدار شت دم دو دانگ قره باشد بالغ بضم ثالث و سکون  
فین نقطه دار شاخ کا میان خالی با چوب میان خالی کرده که در آن شراب خورد و در کربستان متعارفست و بجز ثالث هم باین  
آمده است و پیانه شراب مانیر گویند و در عربی معنی رسیده باشد و لغت ثالث نام ولایتی است در جانب شمال بالقس  
بجز قاف و سکون سین بی نقطه بزبان رومی رستنی باشد و ایسی در کتب آن سرخ بسیار می مایل بود اگر آنرا بخانیند و نکرند کان نکلند  
در حال میسرنند و در عربی رجل اسما خوانند و ابو خلسا همان است بالکانه با کاف بروزن آسمانه در چینه مشکی  
گویند از طلا یا نقره و امثال آن که از درون خانه بیرون رانند دید و از بیرون درون رانند دید و بعضی گویند بالکانه یعنی شبکه است  
مطلقا نهایتش آنکه از آهن و برنج و غیره باشد بالکانه خوانند و آنچه از چوب و استخوان و امثال آن باشد خمر گویند بالند  
بروزن سازنده هر چیز که آن بالیده و تو منند شده باشد و بجز بی نامی خوانند بالنتک بروزن آبنک نوعی از رنج  
باشد که بسیار شیرین و نازک شود و از آن ترا سازند و جنسی از خیار هم هست که آنرا باور نکت خوانند بالنگو بجز ثالث و سکون  
رابع و کاف فارسی بود رسیده و ایسی است که آنرا باور بجنوب خوانند و در عربی بقره از جنیه گویند بالو بروزن خالو برادر برادر  
گویند که از یکت مادر و یکت پدر باشد و معنی ازخ هم هست و آن دانه های سخت باشد که در احصای آدمی بر می آید و در دیشکند  
و آنرا بجز بی قول خوانند و معنی آواز حرن هم آمده است بالواسه بروزن شاه کاسه معنی تار باشد که در مقابل پودا  
بالوانه بروزن آسمانه مرغی باشد که چاکت و سیاه که شیر از میان آنرا داشته گویند بالوايه یعنی بای حلی پرستک باشد و آن پرند  
است که در سقف خانه اشیا ن کند و بعضی گویند پرند است که چاکت و سیاه و کوتاه پاچه که شب در روز پرواز نمیکند و گویند که  
بچه کردن که بسوراجی رود و اگر بر زمین افتد تواند برخواست و آنرا بجز بی ابایل گویند بالود بضم ثالث و سکون داو و دالی یعنی افزود



و بالید و نمو کزو و بزرگت شد بالوون بروزن آسودن یعنی افزودن و بالیدن و نمو کرون و بزرگ شدن باشد بالوس  
 بروزن سالوس کافر مشوش را گویند بالوشش باشین قرشت بروزن و معنی بالوس است که کافر مشوش باشد چه در فارسی  
 سین بشین و بر عکس تبدیل می یابد باله بروزن لاله قسمی از جواهر باشد که چیزها را آن کنند بالید بروزن تا بهید ماضی بالیدن است  
 یعنی افزودن گوید و نمو کزو و بزرگت شد و برآمد بالیدن بروزن مالیدن یعنی بزرگ شدن و افزودن گوید و نمو کرون باشد  
 بالیده بروزن نادیده آوجی و درخت را گویند که تنومند و بلند شده باشد بالیکت بروزن تار یکت کفش و پاپوش  
 چرمی را گویند بالین بروزن کابین بالشی را گویند که در زیر سر نهند بالین پرست کنایه از مردم قنبل و سیکار و سچا  
 باشد بالیوس بروزن خاکبوس ولایت قندمار را گویند بام بروزن کام طرف میرونی سقف خانه را گویند و بعضی  
 طرف درونی خانه را گفته اند بقبرینه پشت بام و ظاهر آنکه تمام پوشش خانه را بام میگویند و مختلف با عا و هم است که صبح بجا  
 باشد و تاریم را نیز گویند و آن تار کتده باشد که در سازها میزند و نام قلعه است در موارد الهی و معنی قرض و وام هم آمده است  
 بام شبشت کنایه ازین است که خراب شد و بران کردید بام چشم بجز مسم پلک چشم را گویند و بعضی جن خوانند  
 بام رواق بیلیج کنایه از فلک عرش و کرسی باشد بام زو بسکون ثالث و فتح رای هوز و سکون و ال ابجد کوس و  
 خانه را گویند بام زحانه کنایه از آسمان اقل است که فلک قر باشد بامس بفتح ثالث و سکون سین بی نقطه  
 گویند که از بودن شهری و دیاری که غیر وطن او باشد و گیر شده و قبکت آمده باشد و بنا بر ماضی تواند از اینجا بجای دیگر رفت کسی را  
 نیز گویند که در وطن بامی بند و عاجز شده باشد و در نهایت حسرت و پریشانی گذارند و باین دو معنی بضم ثالث هم بظن آمده است  
 و بابای قار هم گفته اند بام شادو باشین قرشت بروزن با عا و نام مطربیت که او نیز مانند باربد عدیل و نظیرند داشته  
 بام کشاده رفیع کنایه از فلک عرش و کرسی است بام کلان بضم کاف فارسی و لام بالف کشیده و بیون  
 زده سنگی باشد در طولانی تراشیده که در بامهای خانه خلطاند تا سخت و محکم شود بام مسیح بضم مسیح کنایه از  
 آسمان چهارم است که فلک آفتاب باشد باعتبار بودن عیسی علیه السلام در آسمان بام نهم کنایه از آسمان نهم است  
 که عرش باشد بام وسیع یعنی بام نهم است که کنایه از عرش باشد بام بروزن خامه ریش دراز و بزرگت و انبوه باشد  
 و بعضی مردم دراز ریش را بام گویند بامی بروزن جامی لقب شخربلخ است بامیان بروزن عامیان مردم برون  
 و خلط نویس را گویند و نام ولایتی است در کوستان مابین بلخ و غزنین و هر یکی از کوچه های الولا است صورت و و است خسته